# تولّد مدنيّت جهانی

**(توقيع موّرخ ۱۱ مارچ ١٩٣٦)**

ای دوستان با وفا و ای وارثان فيوضات جمال ابهی

 نظم جهانی بديعی که در ضمير حضرت بهاءالله تصوير و تکوين يافته و کيفيّات مخصوصه اش را مهندس کاملش حضرت عبدالبهاء به قلم مبارک رقم زده اکنون رو به ارتفاع است و چون اين عبد در بنای آن بنيان رصين شريک و سهيم آن ياران نازنين است لازم ديد که به اتّفاق آن ياران نظر را به صحنه ای که در اين پانزده سال پس از صعود حضرت عبدالبهاء به وجود آمده معطوف ساخته در باره اش تفکّر و تعمّق نمائيم.

 ملاحظه فرمائيد که بين شواهد مکرّر و مستمرّ تحکيم دين بهائی همراه با ارتفاع نظم اداريش از يک طرف با قوای مخرّب مهاجم بر جامعه ای که خود درد تولّد نظم نوزادی را ميکشد از طرف ديگر چه تضادّ واضح و آشکاری وجود دارد. هر ناظر منصفی شهادت ميدهد که هم در داخل جامعه بهائی و هم در خارج آن، قرائن و علائمی روز افزون موجود است که به نحوی شگفت انگيز بشارت ميدهند که زمان تولّد نظمی جهانی فرا رسيده است. نظمی که خود طلايه عصر زرين بهائی است.

 هيچ ناظر بی طرفی از کندی پيشرفت مدنيّتی که پيروان حضرت بهاءالله به ايجاد آن مشغولند و همچنين از ملاحظه موفّقيتهای ظاهری و زود گذری که در جهان پديد می آيد فريب نمی خورد و به اشتباه نمی افتد و هرگز به غلط چنين استنتاج نمی کند که اين توفيقات سريع آنی می توانند از تأثيرات مرگبار امراض مزمنه که بر مؤسّسات اين عصر فاسد عارض گشته ممانعت نمايند زيرا قرائن و علائم زمانه به حدّی است که هيچ شخص منصفی اهميّت و خصائص آنها را ناديده نمی گيرد و اگر راه انصاف را بپويد از غور در سلسله حوادث کنونی در می يابد که همه آنها نتيجه مشيّت غالبه الهيّه است تا نقشه جامع الاطراف و کاملی را در جهان تحقّق بخشد. آن سلسله وقايع از طرفی منادی تقدّم و پيشرفت مؤسّسات غالبه آئين بهائی است و از طرف ديگر نماينده سقوط دستگاهها و قدرتهائی است که از شناسائی حضرت بهاءالله غافل مانده اند. چنانکه می فرمايد: "زود است بساط عالم جمع شود و بساط ديگر گسترده گردد انّ ربّک لهو الحقّ علاّم الغيوب" و نيز به اين بيان مهيمن ناطق: "لعمری سوف نطوی الدّنيا و ما فيها و نبسط بساط آخر انّه کان علی کلّ شيء قديراً

 و نيز می فرمايند: "قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظم و اختلف التّرتيب بهذا البديع الّذی ما شهدت عين الابداع شبهه." "آثار هرج و مرج مشاهده ميشود چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی آيد."

 ای دوستان عزيز و ارجمند اين نظم بديع جهانی که تحقّقش در آيات نازله از قلم حضرت بهاءالله موعود بوده و اصول اساسيّه اش در آثار مرکز ميثاقش مصرّح گشته مقصدی جز ايجاد اتّحاد کامل نوع انسان ندارد و اين وحدت و اتّحاد ايجاد نگردد مگر آنکه موافق و مطابق با اصول و هماهنگ با قوّه محرّکه و قوانين حاکمه بر مؤسّساتی باشد که اينک اساس بنياد نظم اداری بهائی را تشکيل ميدهند.

 هر سازمانی که بخواهد با موازين کمتر از آنچه که در آئين بهائی نازل شده به کار پردازد يا با نمونه هائی به پيش رود که بر آثار حضرت بهاءالله انطباق نداشته باشد به جائی نميرسد و فقط حدّ اکثر می تواند به "صلح اصغر دست يابد که حضرت بهاءالله در باره اش چنين فرمود: "لما نبذتم الصّلح الاکبر عن ورائکم تمسّکوا بهذا الصّلح الاصغر لعلّ به تصلح امورکم و الّذين فی ظلّکم علی قدر"

 در همان لوح به فرمانروايان جهان چنين خطاب فرموده:

 "ان اصلحوا ذات بينکم اذاً لا تحتاجون بکثرة العساکر و مهمّاتهم الاّعلی قدر تحفظون به ممالککم و بلدانکم ... ان اتّحدوا يا معشر الملوک به تسکن ارياح الاختلاف بينکم و تستريح الرّعية و من حولکم ان انتم من العارفين. ان قام احد منکم علی آلاخر قوموا عليه ان هذا الاّا عدل مبين."

 امّا "صلح اعظم" به نحوی که حضرت بهاءالله مقرّر فرموده صلحی است که عملاً بايد متعاقب زمانی تحقّق يابد که جنبه های روحانی و معنوی بر جهان غلبه يافته باشد يعنی زمانی که جميع نژادها و مذاهب و طبقات و ملل اتّحاد و پيوستگی واقعی ناگسستنی داشته باشند. و چنين صلحی بر هيچ اساسی مرتفع نگردد و هيچ دستگاهی آنرا حفظ نتواند مگر آنکه بر پايه احکام و قوانين الهی استوار باشد و آن احکام و تعاليم در نظم جهانی بديعی که به نام مقدّس حضرت بهاءالله منسوب است مذکور و مکتوب. حضرت بهاءالله در هفتاد سال قبل در لوحی خطاب به ملکه ويکتوريا چنين می فرمايد: "و الّذی جعله الله الدّرياق الاعظم و السّبب الاتمّ لصحّته هو اتّحاد من علی الارض علی امر واحد و شريعة واحدة هذا لا يمکن ابداً الاّ بطبيب حاذق کامل مؤيّد. لعمری هذا جمال الحقّ و ما بعده الاّ الضّلال المبين ... فانظروا فيهذه الايّام الّتی اتی جمال القدم و الاسم الاعظم لحيوة العالم و اتّحادهم انّهم قاموا عليه باسياف شاحذة و ارتکبوا ما فزع به الرّوح الامين ... اذا قيل لهم اتی مصلح العالم قالوا قد تحقّق انّه من المفسدين"

 و نيز در لوحی ديگر می فرمايند قوله العزيز:

 "اليوم لايق آنکه کلّ باسم اعظم متشبّث شوند. نيست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متّحد نمايند."

## بلوغ عالم انسانی

 اگر به ديده امانت و وفا بنگريم به يقين ملاحظه می کنيم امر حضرت بهاءالله که مقصد اقصايش اتّحاد صوری و معنوی اقوام و ملل عالم است آغاز دوران بلوغ نوع بشر محسوب می گردد. آئين بهائی را نبايد فقط ظهوری ديگر از ظهوراتی دانست که مقصدشان احياء روحانی در سرنوشت دائم التّغيير بشر بوده است. نبايد آنرا فقط دينی ديگر در سلسله تکاملی اديان شمرد و نبايد آنرا حتّی به منزله اوج و ذروه ادوار نبوّت انگاشت بلکه آئين بهائی را بايد مظهر آخرين و عالی ترين مرحله تکامل عظيم حيات اجتماعی بشری در کره زمين به شمار آورد.

پيدايش يک جامعه جهانی و اعتقاد وجدانی به يک وطن بودن عالم و تأسيس مدنيّت و فرهنگ جهانی که بايد با اوّلين مراحل عصر ذهبی دور بهائی مقارن باشد هر چند از لحاظ اجتماعی بالاترين حدّ پيشرفت در سازمان يافتن جامعه بشری محسوب می شود امّا يقيناً ترقّی بشر از لحاظ انفرادی بر اثر تحقّق آن جامعه جهانی متوقّف نخواهد شد و الی غير النّهايه به پيشرفت و تقدّم ادامه خواهد داد.

 اگر بيانات حضرت بهاءالله را به درستی ادارک کنيم چنين دريابيم که همان تغييرات نهانی و توصيف ناپذير و جامع التأثيری که با دوره بلوغ جسمانی يک فرد همراه و مثلاً برای رسيدن ميوه درخت لازم است. برای تکامل نظام جامعه انسانی نيز ضرورت می يابد. و دير يا زود بايد مرحله مشابهی در بلوغ حيات اجتماعی نوع انسان پديدار شود و موجب ظهور و بروز آثاری اعجاب انگيز تر در روابط جهانی گردد و عالم انسانی را بقوائی مجهّز سازد که بتواند به مرور دهور آنچه را برای فوز و وصول به سرنوشت عالی و متعالی اوست تدارک بيند. اگر به درستی عظمت دعوی رسالت حضرت بهاءالله را دريابيم يقين خواهيم کرد که پديد آمدن چنين مرحله بلوغی در نظام حاکمه بشری با ظهور آئين بهائی پيوستگی خواهد داشت.

 حضرت بهاءالله در يکی از فقرات مهمّه آثارش به کمال صراحت از حقيقت اين اعتقاد ممتاز بهائی با بيانی قاطع چنين ناطق گشته:

 "ولکن قدّرنا ظهور الکلمة و ما قدّر فيها بين العباد علی مقادير الّتی قدّرت من لدن عليم حکيم و انّها لو تتجلّی علی العباد بما فيها لن يحملنّها احدا فانظر الی ما نزّل علی محمّد رسول الله و انّه حين النّزول قدّر له کنوز المعانی علی ما ينبغی له من لدن مقتدر قدير ولکنّ النّاس ما عرفوا منه الاّ علی مراتبهم و مقاماتهم و کذلک انّه ما کشف لهم وجه الحکمة الاّ قدر حملهم و طاقتهم فلمّا بلغ النّاس الی البلوغ تجلّی عليهم بما فيه فی سنة الستّين حين الّذی ظهر جمال القدم باسم عليّ قبل نبيل ..."

 حضرت بهاءالله در تبيين اين حقيقت اصليّه چنين مرقوم داشته:

"جميع کائنات مرتبه يا مرحله بلوغی مخصوص دارند بلوغ شجر در وقتی است که ثمر ظاهر شود ... حيوان نيز مرحله رشد و کمالی دارد و در عالم بشر بلوغ در وقتی است که عقل و درايت انسان به اعظم درجه رشد و قوّت رسد ... بر همين منوال حيات اجتماعی عالم انسان نيز مراحل و مراتبی دارد در وقتی در مرحله طفوليّت بود و در وقت ديگر در عنفوان شباب امّا حال به مرحله بلوغ موعود رسيده آثارش از جميع جهات نمودار است ... آنچه در مراحل بدوی و محدود گذشته بشر نيازمنديهای نوع انسان را بر طرف می ساخت از عهده حوائج دوره تجدّد و بلوغ بر نيايد زيرا انسان ديگر از آن مراحل بدوی محدود گذشته است و امروز بايد فضائل و قوائی تازه يابد و به موازين اخلاقی و استعدادی جديد مزيّن گردد. انسان در اين زمان به مواهب و فيوضات جديدی مخصّص گشته است و ديگر آن مواهب و فيوضاتی که در ايّام صباوت داشت هر چند در وقت خود کافی و وافی بود امروز از تکافوی حوائج مرحله بلوغش عاجز است."(ترجمه)

## طيّ مراحل ائتلاف و امتزاج

 چنين بحرانی را که در حيات نظام اجتماعی بشری بوجود آمده ميتوان به مراحل اخيره تکامل جمهوری بزرگ امريکا تشبيه کرد که حکومت متّحده ای را به صورت فدرال به وجود آورد و ميتوان گفت که آغاز دوران بلوغ ملّت امريکا وقتی بود که مردمش عواطف ملّی جديدی يافتند و نوعی تمدّن تازه به وجود آوردند که بی نهايت غنی تر و والا تر از آن بود که هر يک از ولايات متّحده به تنهائی می توانستند به تحقّقش اميدوار باشند. پس ميتوان گفت که در محدوده مرزهای اين کشور، تشکيل چنان حکومتی به منزله نقطه اوج در سلسله مراتب حکومت بشری بوده است زيرا سبب شد که عناصر مخالف و پراکنده يک جامعه منقسم را در نظامی مرتبط و متشکّل با هم تلفيق دهد و امتزاج بخشد. هر چند که چنين موجوديّت و چنين نظامی ممکن است مستمرّاً بر قدرت متشکّله و اتّحاد حاصله اش بيفزايد و تمدّن نوزادش را رشد و نموّی بيشتر بخشد وليکن اين تغييرات در ماهيّت آن نظام خللی نمی اندازد زيرا بايد متوجّه بود که اصولاً ترتيب مبنائی که برای تحقّق چنان نظامی لازم بوده است در اساس بنيان نهاده شده و قوّه محرّکه ای که برای استمرار و تعيين مسيرش ضرورت داشته به راه افتاده است زيرا برای ملّت امريکا بالاتر از وحدتی که آن ملّت در محدوده جغرافيائی خويش بدست آورده است تصوّر نتوان کرد فقط ميتوان گفت که ملّت امريکا هنوز به اوج سرنوشت خويش نرسيده است سرنوشتی که به موجب آن بايد عنصر سازنده واحد بزرگتری باشد که جميع نوع انسان را در بر گيرد. امّا اگر امريکا را به عنوان يک واحد مجزّی در نظر بگيريم در می يابيم که در سير ائتلاف و امتزاج حيات اجتماعی انسان، حکومت فدرال امريکا به عالی ترين و آخرين درجه تحقّق وحدت ملّی رسيده است و به سوی چنين مرحله ايست که هيئت جامعه بشری در سير تکاملش به پيش ميرود. بهائيان را اعتقاد بر اين است که ديانتی را که پروردگار توانا به واسطه حضرت بهاءالله ظاهر فرموده با مقتضيات مرحله بلوغ عالم انسان مطابق است و اين بلوغ اوج دوران تکاملی است که بشر را از مرحله کودکی به مرحله رشد می رساند. بانيان اديان گذشته مظاهر اوليّه الهيّه اند که راه را برای طلوع اين روز فيروز که يوم الايّام و سر آمد روزهاست هموار ساخته اند روزی که تمام انبياء پيشين بشارتش را داده اند که در آن روز مزرع جهان سبز و خرّم گردد و شجر بشر بارور شود و ثمر مقدّر ببار آورد. بلی آن مظاهر مقدّسه الهيّه بوده اند که انوار ظهور دين واحد خداوند بی مانند را در اعصار پی در پی هر يک با پرتوی بيشتر جلوه گر ساختند و بشر را به سر منزل مقصود هدايت نمودند و به اين روز فيروز رساندند و اين حقيقتی است که هرگز انکار نتوان کرد امّا تعبير کيفيّت اين حقيقت نبايد سبب ايجاد شبهه و اشتباه شود و ما را از اين اصل مسلّم که در بيانات حضرت بهاءالله مصرّح است غافل گرداند که جميع انبياء الهی از جمله حضرت بهاءالله همه حکم واحد دارند. هر چند پيامبرانی را که پيش از حضرت بهاءالله ظاهر شده اند بايد مظاهر اوليّه اين ظهور اعظم شمرد و هر چند مقدار افاضات معنويّه هر يک از ايشان به تناسب درجه تکامل بشر در هر دور متفاوت بوده است امّا همه از منبع واحد آمده اند و به هيچ وجه و در هيچ زمان و هيچ حالی نبايد فراموش کرد که همه آن هيکل قدسيّه به وحدت اصليّه مزيّن بوده اند و مقصدشان يکی بوده است و به فرموده حضرت بهاءالله تمام آن "مظاهر مقدّسه در يک رضوان ساکن. در يک هوا طاير. بر يک بساط جالس. بر يک کلام ناطق و بر يک امر آمر" لهذا اين اصل وحدت انبياء را بايد از اصول لن يتغيّر عقائد اهل بهاء و از معتقدات مرکزی آئين بهائی شمرد و اينکه امروز ما اين امر اعظم را می ستائيم و ميگوئيم که در اين اوج دوره تکامل بشری، هدايات الهيّه بيش از هر دور ديگر نصيب ما گشته به هيچ وجه در اعتقاد راسخ ما به وحدت انبياء خللی نمی اندازد زيرا هر نوع تفاوتی که در درجات اشراق مظاهر انوار الهی در جهان ملاحظه ميشود از آن روی نيست که در عظمت مقام انبياء اولوالعزم کمال و نقصانی و کم و بيشی وجود داشته است بلکه به اين سبب است که بشر در راه تکاملش به سوی بلوغ هر روز استعدادش بيشتر و قابليّت روحانيش وسيع تر گشته است.

## غايت کمال

 فقط اهل بهاء که معتقدند ظهور حضرت بهاءالله به منزله غايت کمال و اعلی مرتبه اين تکامل عظيم در حيات اجتماعی بشری است می توانند به اهميّت اين بيان مبارک که در امتداد و عزّت و جلال دور بهائی نازل فرموده پی برند که می فرمايد: "هذا سلطان الايّام قد اتی فيه محبوب العالمين و هذا لهو المقصود فی ازل الازال" و نيز می فرمايد: "در کتب الهی از قبل و بعد به ياد اين يوم مبارک عيش اعظم بر پا طوبی از برای نفسی که فائز شد و به مقام يوم آگاه گشت." و نيز در بيانی ديگر می فرمايد: "شکّی نبوده و نيست که ايّام مظاهر حق جلّ جلاله به حقّ منسوب و در مقامی به ايّام الله مذکور ولکن اين يوم غير ايّام است. از ختميّت خاتم مقام اين يوم ظاهر و مشهود." "دوره نبوّت ختم شد و حقيقت ازلی تجلّی نمود علم قدرت برافراخت و بر عالم امکان انوار ظهورش را من دون حجاب اشراق فرمود"(ترجمه) و نيز با بيانی قاطع چنين فرمايد: "در اين ظهور اعظم جميع شرايع قبل به مقصد اقصی و کمال مطلوب فائزند"(ترجمه) "آنچه در اين ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هيچ عصری از اعصار ظاهر نشده و نخواهد شد."

 همچنين اين بيان موثّق حضرت عبدالبهاء را در تأييد وسعت بی سابقه دور بهائی بايد به خاطر آورد: "قرنها بگذرد و دهرها به سر آيد و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقيقت در برج اسد و خانه حمل طلوع نمايد ... اوليای پيشينيان چون تصوّر و تخطّر عصر جمال مبارک می نمودند منصعق می شدند و آرزوی دقيقه ای می کردند ...جميع اولياء در اعصار و قرون ماضيّه گريان و سوزان آرزوی آنی از ايّام الهيّه را می نمودند و در اين حسرت از عالم فانی به جهان باقی شتافتند" و نيز در جای ديگر بافصح بيان در تأييد مقال چنين فرمايد: "و امّا المظاهر المقدّسة الّتی تأتی من بعد فی ظلل من الغمام من حيث الاستفاضة هم فی ظلّ جمال القدم و من حيث الافاضه يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد" و در اشاره به ظهور جمال قدم می فرمايند: "شمس حقيقت از برج اسد لامع و باشدّ حرارت در اشرف نقطه ظاهر"

## درد تولّد و مرگ

 ای دوستان عزيز هر چند ظهور حضرت بهاءالله در عالم وجود تحقّق يافته ولی نظم جهان آرائی که بايد از آن ظهور تولّد يابد هنوز متولّد نشده است و هر چند عصر رسوليش سپری گشته ولی قوای خلاّقه منبعثه اش هنوز تبلور نيافته و انوار و جلالش که بايد در ميقات مقدّر در يک جامعه جهانی منعکس شود هنوز متجسّم نگرديده است و هر چند قالب نظم اداريش ريخته شده و عصر تکوينش دميده وليکن ملکوت موعود يعنی ثمر شجر مؤسّسات مبارکش هنوز در عالم وجود موجود نگشته است و هر چند ندای جانفزايش مرتفع و پرچم امر اعظمش در چهل اقليم در شرق و غرب عالم در اهتزاز است هنوز وحدت کامل نوع انسان ناشناخته مانده و يگانگيش اعلان نگرديده و علم صلح اعظم در قطب آفاق به اهتزاز نيامده است.

 چنانکه حضرت بهاءالله خود چنين فرموده: "اليوم مقامات عنايات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولکن سوف يظهر امراً من عنده ..."

 معلوم است بروز چنين موهبت عظيمی را دوران شدائد و بلايا لازم است. و هر دم بر ما واضح تر شود که آن عصر مبارکی که آغازش با رسالت حضرت بهاءالله شروع شد تا زمانی که ثمرش در بوستان جهان ببار آيد فاصله ای دارد و از لحاظ اخلاقی و اجتماعی مقدّمه دوره ای است که ظلمت اندر ظلمت است و اين ظلمت خود تابش انوار درخشانی را تدارک می بيند که تاريکی عالم امکان را به کلّی زائل سازد.

 ما امروز در چنين دوره تاريکی هستيم و در اين ظلمت ديجور بی اختيار و بی تأمّل به پيش ميرويم امّا در زير بحبوحه چنين سايه های تيره و تاری که هر دم گسترده تر می شود ما لمعه ای از انوار سلطنت آسمانی حضرت بهاءالله را نيز مشاهده می کنيم که چنانکه سزاوار است در افق تاريخ دميده است. در اين دوره سايه روشن امروز ما در زمانی زندگی می کنيم که جامعه متحدّه جهانی موعود حضرت بهاءالله تاز ه به رشد جنينی خويش پرداخته است. ملاحظه فرمائيد در اين زمان چه وظيفه سنگينی بر دوش ما نهاده اند که نه قدر و منزلتش را کما هو حقه ادراک توانيم کرد و نه قادريم از سختی و ثقلش با خبر باشيم. در چنين زمانی ما شاهد تأثيرات قوای ظلمانی و تيره و تاری هستيم که سيل خروشان مصيبت و بلا را در اکناف جهان جاری می کند. با وجود اين معتقديم که موعد تاريک ترين ساعتی که بايد مقدّمه طلوع فجر عصر ذهبی آئين بهائی باشد هنوز نرسيده و اين ظلمتی که جهان را فرا گرفته هر چند بسيار شديد است امّا مصيبات و بلايای فوق التصوّری که لاجرم به جهان دردمند خواهد رسيد هنوز در بوته تعويق مانده است. ما در آستانه عصری هستيم که اضطرابات و تشنّجاتش هم نماينده سکرات موت نظمی کهنه و فرسوده است و هم حاکی از درد تولّد نظمی بديع و جهان آرا و می توان گفت نطفه اين نظم بديع جهانی نتيجه تأثير حيات بخش آئين حضرت بهاءالله منعقد شده است و اينک ما می توانيم جنبش آن جنين را در رحم اين عصر دردزا احساس کنيم عصری که منتظر است در ميقات مقرّر حمل خود را بر زمين نهد و بهترين ثمره خويش را به دنيا آورد.

 حضرت بهاءالله می فرمايد: "حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منيعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنيّه مشاهده شود تعالت نسمة قميص ربّک السّبحان قد مرّت و احيّت طوبی للعارفين و نيز در سوره هيکل می فرمايد:

"قد هبّت لواقح الفضل علی الاشياء و حمل کلّ شيئی علی ما هو عليه ولکن النّاس عنه معرضون قد حملت الاشجار بالاثمار البديعه و البحور باللئالی المنيره و الانسان بالمعانی و العرفان و الاکوان بتجلّيات الرّحمن و الارض بما لا اطّلع به احد الّا الحق علّام الغيوب سوف يضعن کلّ حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الّذی احاط الاشياء کلّها عمّا ظهر و عمّا هو المکنون."

 حضرت عبدالبهاء در اين مقام می فرمايد: "چون ندای الهی بلند شد در هيکل انسان حياتی جديد پديد آمد و در عالم امکان روحی بديع دميده شد. اينست که امروز جهان هيجان يافته و جان و وجدان نفوس به جنبش آمده است و چيزی نمی گذرد که آثار اين حيات جديد پديدار شود و خفتگان را بيدار نمايد."(ترجمه)

## دوره تبديل و تغيير عمومی

 چون به جهان پيرامون خويش بنگريم ناچار شواهد روز افزونی را مشاهده می نمائيم که در تمام قارّات کره زمين و در جميع شئون حيات انسانی چه دينی و چه اجتماعی و سياسی و اقتصادی حالت استحاله ای که سبب دگرگونی کلّی است پديد آمده است. اين التهاب و هيجان باعث تطهير و تبديل نوع بشر ميشود و راه را برای زمانه ای هموار می سازد که در آن جامعيّت و وحدت عالم انسانی شناخته و اتّحادش تأسيس خواهد شد.

 جريانی مرکّب از دو نيروی متضادّ سرگرم تغيير و تبديل وضع کنونی جهان است در حاليکه هر يک از اين دو نيرو با شتابی فزاينده مسيری مخالف با مسير نيروی ديگر را طی می کند. اين دو نيرو يکی سازنده و الفت دهنده است و ديگری مخرّب و متلاشی کننده. آن يک در سير مداومش تدريجاً سبب ظهور نظامی گردد که نمونه ای اعلی برای اداره کردن جهانی است که مسير و مقصد دنيای آشفته امروز ما است و اين يک، در جهت سير تجزّی بخش و مخرّبش با شدّتی روز افزون، هر سدّ و مانعی را درباه وصول بشر به هدف مقدّر در هم می شکند. آن سير سازنده به آئين نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طليعه نظم بديع جهان آرائی است که به زودی امر بهائی تأسيس خواهد کرد. و بالعکس، اين نيروی مخرّب که نماينده آن سير ديگر است وابسته به مدنيّتی است که از اجابت مقتضيّات زمانه اعراض نموده و بالنّتيجه به کابوس هرج و مرج و انحطاط دچار شده است.

 در اين دوران تحوّل که اکنون جامعه منتظم پيروان حضرت بهاءالله و نيز کلّ عالم انسانی آنرا طی می کنند در نتيجه برخورد آن دو سير متضادّ تلاطمی عظيم و اصطکاکی سخت برخاسته که شدّت و وسعتش بی سابقه و عظمت و جلال نتائج نهائيش وصف ناپذير است.

 روح مقدّسی که در مؤسّسات مترقّی آئين بهائی تجسّم يافت، در مسيرش به سوی نجات عالم، با قوائی مواجه می گردد که اغلب منکر آن روح قدسی الهی بوده و در صدد منع تحقّق مقاصد عاليه خواهند بود. و چون به دقّت ملاحظه کنيم متوجّه می شويم همه آن نهادهائی که سر چشمه آن قوای منفی هستند از چند طريق به شکست منتهی شده و خواهند شد. بعضی از آن مؤسّسات تو خالی و فرسوده و نيز برخی از عقائد و اصول منسوخه و سنن کهنه و از اعتبار افتاده ای که نماينده قوای مذکورند به علّت سالخوردگی و فساد ذاتی و از دست دادن قوّه جاذبه به تحليل و تجزّی دچار شده اند و برخی ديگر از آن قبيل مؤسّسات نيز بر اثر تأثيرات غالبه غيبيّه قوائی که در حين ولادت آئين بهائی در جهان سريان يافته از ميان رفته اند. و بعضی نيز در نتيجه مقاومت مستقيم مذبوحانه ای که در مراحل اوليّه توسعه امرالله داشته اند مضمحل و بی اعتبار شده اند و برخی ديگر نيز از وحشت تأثيرات نافذه قدسيّه الهيّه جميع قوای خويش را تجهيز کرده به حمله پرداخته اند که هر يک به نوبه خويش عليرغم موفّقيّتی زود گذر و فريبنده عاقبت الامر به شکستی فاحش دچار خواهند شد.

## عصر تحوّل

 در اين مقام قصدم آن نيست که حتّی يادآور شوم که از بدو تأسيس ديانت حضرت بهاءالله چه مبارزات روحانی درگرفته و چه فتوحات عظيمی که بر شوکت و جلال امر بهائی افزوده به دست آمده است تا چه رسد به اينکه بخواهم به تفصيل به تشريح آنها پردازم. و نيز نمی خواهم به وقايعی که سبب امتياز عصر رسولی يعنی اوّلين عصر دور بهائی گشته مبادرت ورزم بلکه مقصدم آنست که وقايع مهمّه ای را که در اين مرحله تحوّل يا عصر تکوين وقوع می يابد مذکور دارم و تمايلات و جهات مخصوصه اين عصر را تشريح نمايم عصری که اضطرابات و ابتلائاتش مبشّر دوره سعادت و فلاحی است که مشيّت يزدانی برای عالم انسانی مقدّر فرموده.

 در يکی از مکاتيب پيشين باختصار به اين مطلب اشارت رفت که چگونه کمی قبل از عصر کنونی يعنی عصر تحوّل که با صعود حضرت عبدالبهاء شروع شد سلطنتها و امپراطوريهای بزرگ جهان سقوط نمود. امپراطوری آلمان منقرض گشت و شکستی فاحش و خفّت بار بر قيصر وارد آمد و او جانشين و فرزند همان قيصر پروسی است که مخاطب انذارات شديد و تاريخی حضرت بهاءالله بوده است. همچنين امپراطوری اطريش و مجارستان به کلّی مضمحل شد. اين سلطنت که از بقايای امپراطوری روم مقدّس بود که خود روزگاری عظمتی داشت. انقراضش به انضمام انحلال امپراطوری آلمان هر دو بر اثر جنگی تسريع گرديد که با شروعش می توان گفت که "عصر يأس و حرمان" در جهان دميد. عصری که مقدّر بود درست قبل از استقرار نظم جهانی حضرت بهاءالله فرا رسد. آن دو واقعه بسيار مهمّ را بايد به عنوان اوّلين حوادث عصر پر اضطرابی به شمار آورد که ما رفته رفته به حاشيه تاريک ترين مرحله اش وارد می شويم.

 پس از آنکه قيصر آلمان ناپلئون سوّم را منهزم ساخت در زمانی که هنوز سرمست پيروزی خويش بود حضرت بهاءالله خطاب به او چنين فرمود: "يا ملک برلين ... ايّاک ان يمنعک الغرور عن مطلع الظّهور او يحجبک الهوی عن مالک العرش و الثّری کذلک ينصحک القلم الاعلی انّه لهو الفضّال الکريم. اذکر من کان اعظم منک شأناً و اکبر منک مقاماً اين هو و ما عنده انتبه و لا تکن من الّراقدين انّه نبذ لوح الله ورائه اذ اخبرناه بما ورد علينا من جنود الظّالمين لذا اخذته الذلّة من کلّ الجهات الی ان رجع الی البّراب بخسران عظيم.يا ملک تفکّر فيه و فی امثالک الّذين سخّروا البلاد و حکموا علی العباد قد انزلهم الرّحمن من القصور الی القبور اعتبر و کن من المتذکّرين."

 و در فقره ای ديگر از آن کتاب مستطاب چنين پيش بينی فرمود: "يا شواطی نهر الرّين قد رأيناک مغطاّة بالدّماء بما سلّ عليک سيوف الجزاء و لک مرّة اخری و نسمع حنين البرلين و لو انّها اليوم علی عزّ مبين. "

## سقوط سازمانهای اسلامی

 دستگاه روحانيّت شيعه در کشوری که قرنها پايگاه محکم تعصّبات جاهلانه اسلامی بود انحطاط و سقوط خود يکی از نتائج گزير ناپذير موجی عرفی گشتن حکومت و جدا شدن مذهب از دولت بود که اوج گرفت و بعداً به مؤسّسات نيرومند و محافظه کار روحانيّت در قارّه اروپا و امريکا نيز سرايت کرد. اين لرزه ناگهانی که ارکان راسخ دستگاه محافظه کاری اسلامی را متزلزل ساخت هر چند مستقيماً ناشی از جنگ بين المللی اوّل نبود ولی بر شدّت مشکلات و اضطرابات جهان جنگ ديده و رنج کشيده بيفزود. حزب شيعه اسلام در موطن حضرت بهاءالله مستقيماً بر اثر خصومت و عداوت شديدش با امر الهی قدرت مبارزه اش را از دست داد و از جميع حقوق و مزايايش محروم شد و دچار خفّت و انحطاط گرديد و بطاق نسيان افتاد و به زوال نهائی محکوم گشت. بيست هزار شهيد جان شيرين نثار نمودند تا مگر آثار اوليّه غلبه امرالله بر معرضين و ظالمينی که جانباران شهسوارش را از دم شمشير گذراندند پديد گردد. "ضربت عليهم الذلّة و المسکنة و باو بغضب من الله"

 حضرت بهاءالله در تشريح مراتب تنزّل اين قوم منحط چنين فرمود: "اعمال و اقوال حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده و مکدّر نموده. در اوّل ايّام که به اسم سيّد انام متمسّک بودند هر يوم نصری ظاهر و فتحی باهر و چون از مولای حقيقی و نور الهی و توحيد معنوی گذشتند و به مظاهر کلمه او تمسّک جستند قدرت به ضعف و عزّت و جرأت به خوف تبديل شد تا آنکه امر به مقامی رسيد که مشاهده می نمايند."

 سقوط سلسه قاجار که مدافع و آلت دست روحانيّون منحطّ بود با تحقير و تذليل رهبران مذهبی شيعه تقريباً مقارن بود از محمّد شاه گرفته تا آخرين پادشاه ضعيف سلسله قاجار هيچ يک امر حضرت بهاءالله را اعتنائی ننمودند و عدل و انصافی که سزاوارش بود روا نداشتند بر عکس وحشيانه زحمتش دادند و پی در پی با مکر و خدعه به مقابله اش برخاستند و به محکوميّتش کمر بستند. شهادت حضرت باب، تبعيد و سرگونی حضرت بهاءالله و مصادره اموالش و توقيف و تخفيفش در مازندران، حبس و زندانش در سياهچال، دسائس و اعتراضات و تهمتهائی که سه بار سبب سرگونيش و بالاخره به مسجونيّتش در اخرب بلاد منجر شد، فرمانهای شرم آور اوليای امور با تأييد و موافقت مراجع شرعی و عرفی درباره پيروان بيگناهش صادر شد و جان و مال و ناموسشان را بر باد داد کلّ از جمله شوم ترين اعمالی است که تا ابد دامن آن سلسله خون آشام را ننگين خواهد ساخت. و با سقوط سلسله قاجاريّه مانع ديگری که در راه پيشرفت امر الهی بود از ميان برداشته شد.

 با وجود اخراج حضرت بهاءالله از وطن مألوف امواج بلا که با شدّت بر ايشان و پيروان حضرت باب مهاجم بود کاهشی نيافت بلکه بار ديگر در قلمرو سلطان عثمانی که بزرگترين دشمن امرش بود فصل جديدی در تاريخ ابتلائات دائميش گشوده شد امّا آن سلطنت و آن خلافت که دو رکن مهم از اعتقادات مسلمانان سنّی مذهب بود نيز مضمحل گرديد و اضمحلالش را جز اين تعبير نتوان کرد که سلاطين آل عثمان که رسماً خلفای حضرت محمّد بودند چون بر امر الهی متوالياً صدمه زدند و ظلم نمودند به آن عاقبت دچار شدند. از مدينه اسلامبول که مرکز خلافت و سلطنت بود فرمانروايان ترک به مدّت قريب به سه ربع قرن با شدّت و حدّتی تمام کوشيدند امر الهی را که از آن بيزار و ترسناک بودند از ريشه بر آورند.

 از آن لحظه ای که حضرت بهاءالله قدم بر خاک ترکيه نهاد و عملاً اسير قوی ترين سلطان مستبدّ اسلامی شد تا سالی که ارض اقدس از يوغ ترکها رهائی يافت خلفای آن ديار مخصوصاً عبدالعزيز و عبدالحميد با قدرت و اختياری که به عنوان رئيس شرعی و عرفی داشتند مصائب و متاعبی بر شارع امر بهائی و مرکز ميثاقش وارد آوردند که به قلم و بيان توصيفش نتوان کرد.

 حضرت بهاءالله درباره اين بلايا و مصائب چنين شهادت داده: "تالله لو اريد ان اذکر لک ما ورد عليّ لن تحمله النّفوس و لا العقول و کان الله علی ذلک شهيد ..." و نيز خطاب به سلاطين مسيحی چنين می فرمايد: "قد قضت عشرين من السّنين و کنّا فی کلّ يوم منها فی بلاء جديد و ورد علينا ما لا ورد علی احد قبلنا ان انتم من السّامعين بحيث قتلونا و سفکوا دمائنا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا."

 در جای ديگر می فرمايد: "غم و اندوهم را و بلا و مصيبتم را به خاطر آور و بر غربت و اسارتم نظر افکن آه سوزانم بين و اشک ريزانم را مشاهده نما و مسجونيّتم را در اين ارض بعيد و مهجور بياد آور ... اگر بدانی بر جمال قدم چه وارد گشته البتّه رو به صحرای بعد گذاری و از ديده خون بباری. صبحی نبود که سر از بالين برآورم و صفوف بلايای لاتحصی را پيش باب خويش مهاجم نبينم و شبی نبود که سر بر بستر گذارم و از شدّت ظلم اعداء قلبم را شرحه شرحه نيابم."(ترجمه)

 فرمانهائی که اين دو دشمن غدّار صادر کردند، تبعيدهائی که تعبيه ديدند، نقشه های پليدی که ريختند، استنطاقهائی که طرح نمودند، تهديدهائی که عرضه داشتند، ظلمهائی که تدارک ديدند، دسيسه هائی که خود و وزيران و حکّام و رؤسای نظامشان چيدند به درجه ای بود که در تاريخ هيچ يک از اديان نظير و مثيلی ندارد و فقط نقل وقايع مهمّه آنها خود کتابی جداگانه ميشود. آن نفوس خوب ميدانستند که مرکز روحانی و اداری آئينی که بر قلعش کمر بسته بودند حال به کشور آنان منتقل گرديده و رهبرانش تابع حکومت ترکيه گشته به هر صورت در تحت تسلّط آنان در آمده اند با وصف اين يکی از مطالب اسرار آميز و باور نکردنی تاريخ اين است که چگونه آن نفوس مقتدر نتوانستند مشتی از رعايای منکوب خويش را در مدّت هفتاد سال به کلّی منهدم سازند با وجوديکه در اوج اقتدار خود بودند و از طرف مراجع دينی و کشوری همسايه شان(ايران) حمايت ميشدند و نيز از جانب بعضی از خويشان خائن حضرتش که از امر مبارکش خارج شده بودند مساعدت ميشدند.

 امری که رهبريش هنوز با حضرت بهاءالله بود بر خلاف تصوّر دشمنان کوته بينش بر جميع مشاکل پيروز شد و هر منصفی که به اوضاع و احوال آن مسجون عکّا آشنا باشد به آن پيروزی شهادت ميدهد. با آنکه مدّت زمانی فشارهای وارده تخفيف يافت ولی بعد از صعود حضرت بهاءالله دوباره آغاز گشت امّا در عين حال کاملاً معلوم بود که نيروهای نامرئی فسادی که ساليان دراز ارکان ملّت ناسالم عثمانی را سست کرده بود اوج گرفته است. يک سلسله از اضطرابات داخلی که هر يک شديد تر از قبل بود پی در پی به وقوع پيوست و مقدّر بود که مقدّمه يکی از خونين ترين وقايع تاريخ معاصر ما گردد. قتل آن سلطان مستبدّ مغرور در سال ۱۸۷۶، جنگ روس و عثمانی که متعاقباً در گرفت و بعد از آن جنگهای استقلال طلبان، قيام نهضت ترک جوان، انقلاب ترکيه در سال ۱۹۰۹ که سقوط عبدالحميد را تسريع کرد، جنگهای بالکان با آن همه مصيباتی که در بر داشت، رهائی فلسطين از جمله دو شهر عکّا و حيفا مرکز جهانی آئين بهائی، تجزّی بيشتر مناطق کشور به موجب قرارداد ورسای، انحلال سلطنت و سقوط آل عثمان، انقراض خلافت، الغاء دين رسمی در کشور، ابطال قانون شرع و تداول قوانين عرفی در جميع شئون، ممنوعيّت طريقتها و سنن و مراسمی که مردم آنها را جزو لا يتجزّای دين اسلام می پنداشتند. همه اينها با سرعت و سهولتی انجام گرفت که قبلاً کسی جرأت تصوّرش را هم نمی کرد. اين ضربات پی در پی که هم بدست ملل مسيحی و هم مردم مسلمان عارض عثمانيان شد در نظر بهائيان چيزی جز آثار دست قدرت حضرت بهاءالله نبود که از ملکوت غيب ابهايش سيل بلايای لازمه را که در خور آن ملّت مغرور بود منهدر فرمود.

 شدّت انتقام الهی را که بر ظالمان قاتل حضرت مسيح وارد شد مقايسه با اين بلايائی نمائيد که در ساليان اخير دور بهائی بر دشمنان ديانت حضرت بهاءالله وارد گرديد و بر خاک مذلّتشان افکند. مگر نبود اينکه قيصر روم در نيمه دوّم قرن اوّل مسيحی پس از محاصره اورشليم آن شهر مقدّس را با خاک يکسان کرد و معبد عظيم را خراب نمود و به توهين قدس الاقداس پرداخت و خزائنش را تاراج کرد و به روم منتقل ساخت و بر کوه صهيون يک آبادی برای بت پرستان بنا نهاد و يهوديان را قتل عام نمود و جمعی که طعمه شمشير نگشتند تبعيد کرد و آواره ساخت؟

 همچنين بيان حضرت مسيح را در انجيل خطاب به اورشليم با بيان حضرت بهاءالله خطاب به اسلامبول در کتاب اقدس که از کنج زندانش مرقوم فرمود مقايسه نمائيد. حضرت مسيح فرمود: "ای اورشليم، ای اورشليم، ای قاتل انبياء و سنگسار کننده رسولانی که به سوی تو فرستاده شدند بارها خواسته ام فرزندان تو را مانند مرغی که جوجه های خود را در زير پر می گيرد جمع کنم ولی شما ای مردم نخواستيد."

 و در جای ديگر با چشمی گريان خطاب به اورشليم چنين فرمود: "ای کاش تو در اين ايّام تشخيص ميدادی آنچه را که اينک از چشم تو پنهان است و باعث صلح و آسايش است زيرا روزی فرا خواهد رسيد که دشمنانت گرد تو خندقها و استحکامات نظامی خواهند ساخت، تو را در محاصره خواهند گرفت. و از هر جهت تو را به ستوه خواهند آورد. تو را با خاک يکسان خواهند نمود. فرزندانت را بر خاک خواهند افکند و سنگی بر روی سنگی باقی نخواهند گذاشت زيرا ايّام مجازات الهی را درک نکرده ای."

 حضرت بهاءالله در بيانی کوتاه و صريح خطاب به اسلامبول چنين می فرمايد: "يا ايتها النّقطة الواقعة فی شاطی البحرين قد استقرّ عليک کرسيّ الظّلم و اشتعلت فيک نار البغضاء علی شأن ناح بها الملاء الاعلی و الّذين يطوفون حول کرسيّ رفيع. نری فيک الجاهل يحکم علی العاقل و الظّلام يفتخر علی النّور و انّک فی غرور مبين. اغرّتک زينتک الظّاهره سوف تفنی و ربّ البريّه و تنوح البنات و الارامل و ما فيک من القبائل کذلک ينبئک العليم الخبير."

 و نيز خطاب به سلطان عبدالعزيز که سه بار فرمان تبعيد حضرت بهاءالله را صادر نمود چنين فرمود: "يا ايّها السّلطان اسمع قول من ينطق بالحقّ و لا يريد منک جزاء عمّا اعطاک الله و کان علی قسطاس حقّ مستقيم ... انصب ميزان الله فی مقابلة عينيک ثمّ اجعل نفسک فی مقام الّذی کانّک تراه ثمّ وزّن اعمالک به فی کلّ يوم بل فی کلّ حين و حاسب نفسک قبل ان تحاسب فی يوم الّذی لن يستقرّ فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئدة الغافلين."

 و در همان لوح به وزرای دولت عثمانی چنين فرمود: يا ايّها الوکلاء ينبغی لکم بان تتّبعوا اصول الله فی انفسکم و تدعوا اصولکم و تکوننّ من المهتدين ...فسوف تجدون ما اکتسبتم فی الحيوة الباطلة و تجزون بما عملتم فيها ... فکم من عباد عملوا کما عملتم و کانوا اعظم منکم و رجعوا کلّهم الی التّراب و قضی عليهم ما قضی ... ستلحقون بهم و تدخلون بيت الّتی لن تجدوا فيها لانفسکم لا من نصير و لا من حميم ... ستمضی ايّامکم و کلّ ما انتم تشتغلون به و به تفتخرون علی الناس و يحضرکم ملائکة الامر مقر الّذی ترجعت فيه ارکان الخلايق و تقشعر فيه جلود الظّالمين ... هذا من يوم الّذی يأتيکم و السّاعة الّتی لامردّ لها."

 و نيز در همان لوح در حالی که مسجون همان حکومت بود ساکنين اسلامبول را چنين مخاطب ساخت: "يا ملاء المدينة اتّقوالله و لا تفسدوا فی الارض ... ستمضی ايّامکم ما مضت علی الّذين هم کانوا قبلکم و ترجعون الی التّراب کما رجعوا اليه آبائکم." به علاوه يادآور ميشوند: "فلمّا وردنا المدينة وجدنا رؤسائها کالاطفال الّذين يجتمعون علی الطّين ليلعبوا به ... و لذا بکينا عليهم بعيون السّر لارتکابهم بما نهوا عنه و اغفالهم عمّا خلقوا له ... فسوف يظهرالله قوماً يذکرون ايّامنا و کلّ ما ورد علينا و يطلبون حقّنا عن الّذين هم ظلمونا بغير جرم و لا ذنب مبين. و من ورائهم کان الله قائماً عليهم و يشهد ما فعلوا و يأخذهم بذنبهم و انّه اشدّ المنتقمين."

 و به لسان فضل چنين نصيحت می فرمايد قوله الاحلی: "فاسمعوا قولی ثمّ ارجعوا الی الله و توبوا اليه ليرحمکم الله بفضله و يغفر خطاياکم و يعفو جريراتکم و انّه سبقت رحمته غضبه و احاط فضله کلّ من دخل فی قمص الوجود من الاوّلين و الاخرين."(که)

 و بالاخره در لوح رئيس صدر اعظم عثمانی را چنين انذار فرمود: "يا رئيس اسمع نداء الله الملک المهيمن القيّوم ... يا رئيس قد ارتکبت ما ينوح به محمّد رسول الله فی الجنّة العليا و غرّتک الدّنيا علی شأن اعرضت عن الوجه الّذی بنوره استضاء الملأ الاعلی فسوف تجد نفسک فی خسران مبين ... فسوف تبدّل ارض السّر و ما دونها و تخرج من يد الملک و يظهر الزلزال و يرتفع العويل و يظهر الفساد فی الاقطار و تختلف الامور بما ورد علی هؤلاء الاسراء من جنود الظّالمين و يتغيّر الحکم و يشتدّ الامر علی شأن ينوح الکثيب فی الهضاب و تبکی الاشجار فی الجبال و يجری الدّم من کلّ الاشياء و تری النّاس فی اضطراب عظيم"

 مقدّر بود يکهزار و سيصد سال از رحلت محمّد رسول الله بگذرد تا غير مشروع بودن خلافت که بانيانش حقّ جانشين رسول خدا را پايمال کردند بر عالميان کاملاً مکشوف گردد بلی دستگاهی که از اوّل حقّ مقدّس جانشينی رسول خدا را زير پا نهاد و نيروهای ناهنجار تشعّب و تفرقه را به کار انداخت. و در يوم موعود به آئين الهی که مبشّرش از نسل همان امامی بود که در قرون گذشته خلفاء حقّش را غضب کرده بودند لطمه شديد وارد ساخت. چنين دستگاهی مستحقّ بود که به مجازاتی برسد که رسيد و به نابوديش انجاميد. در يکی از احاديث صحيحه نبوی که آنرا بسياری از فضلای بهائی در آثارشان نقل کرده اند بيانيست که موضوع مقال ما را روشنتر ميسازد و آن چنين است: "يحل بامّتی فی آخر الزّمان بلاء شديد من سلطانهم لم يسمع بلاء اشدّ منه حتّی لا يجد الرجل ملجأ فيبعث الله رجلا من عترتی اهل بيتی يملاء به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً" و نيز در احاديث مأثوره وارد است: "سيأتی زمان علی امّتی لا يبقی من الاسلام الاّ اسمه و لا من القرآن الاّ رسمه ... فقهاء ذلک الزِمان اشرّ الفقهاء تحت ظلّ السّماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود." و نيز در جای ديگر آمده است: "فعند ذلک تنزل اللّعنة عليکم و يجعل بأسکم بينکم و بقی الدّين بينکم لفظاً بالسنتکم فاذا اوتيتم هذه الخصال توقّعوا الرّيح الحمراء او مسخاً او قذفاً بالحجارة."

 حضرت بهاءالله خطاب به مسلمان شيعه و سنّی در تأييد مقال می فرمايد: "يا ملأ الفرقان قد بکت محمّد رسول الله من ظلمکم. انتم الّذين اتّبعتم الهوی و اعرضتم عن الهدی سوف ترون ما فعلتم انّ ربّی لبالمرصاد." "... يا معشر العلما بکم انحطّ شأن الملّة و نکس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظيم"

## انحطاط مؤسّسات مسيحيّت

 اين بود آنچه به اسلام وارد شد و لطمات جانکاهی که به رهبران و مؤسّساتش در اين نخستين قرن بهائی وارد آمده و محتملاً خواهد آمد. اگر در اين مقوله بسيار سخن گفته و به حدّ بالنّسبه زيادی از آثار مبارکه استشهاد نموده ام فقط برای آنست که به يقين مبين معتقدم که تمام اين بلايا و تنبيهاتی که دشمنان سرسخت سابق امر حضرت بهاءالله را مبتلا ساخت نه تنها از وقايع مهمّه اين عصر تحوّل به شمار می آيد بلکه از حوادث شگفت انگيز و برجسته تاريخ معاصر نيز محسوب است.

 تشنّجات شديد که بر پيروان اسلام از شيعه و سنّی وارد آمد سبب شد که جريان مخرّبی که قبلاً مذکور داشتم تسريع گردد جريانی که بالطّبيعه اثرش آن بوده است که راه را برای تجديد سازمان و اتّحاد عالم انسان که بايد در جميع شئون حاصل شود، هموار نمايد. حال ببينيم بر سر مسيحيّت و فرقه های مختلفش چه وارد شد. آيا توان گفت همان انحطاطی که بر ارکان دين محمّدی وارد آمده نتوانسته است نفوذ مخرّبش را بر مؤسّسات مسيحی تحميل نمايد؟ آيا مؤسّسات مسيحی تا به حال ضربت آن قوای مخرّب را چشيده است؟ آيا اساسشان چنان نيرومند بوده که توانسته اند در مقابل آن ضربات دوام آورند؟ آيا در زمانی که هرج و مرج جهان شدّت گيرد مغلوبشان نخواهند شد؟ آيا متعصّبين دين مسيح بر قمع دينی که هم اکنون مانع تعصّبات اسلامی را از ميان برده و حال بر قلب عالم مسيحی در اروپا و امريکا می تازد قيام نکرده يا نخواهند کرد؟ آيا چنين مقاومتی تخم نفاق و سرگردانی را که غير مستقيم سبب تسريع روز موعود شد در ميانشان نخواهد کاشت؟

 به اين سؤالات جوابهای کامل نمی توان داد فقط زمان است که ميتواند آشکار نمايد که مؤسّسات مسيحی در اين عصر تکوين دور بهائی، عصر تاريک تحوّلی که بشر به سويش ميرود چه نقشی را بايد بازی نمايند. ماهيّت چنين وقايعی طبق آنچه قبلاً معلوم داشتيم به نحوی است که از آن ميتوان مسير مؤسّسات مذکور را دريافت که از چه جهتی به پيش ميروند. و اينک ما ميتوانيم تا حدّی ماهيّت قوائی را که در داخل و خارج امر بهائی در کارند بسنجيم و ببينيم بر مؤسّسات مسيحی احتمالاً چه اثراتی خواهند نهاد.

 هيچ منصفی نيست که اذعان نکند که امروز قوای لامذهبی و فلسفه مادّی صرف و وثنيّت فاحش که در اين زمان نشر و تحکيم يافته حال بر بعضی از قوی ترين مؤسّسات مسيحی در مغرب زمين حمله ور گشته است و هيچ کس نيست که به دقّت شاهد پيشرفت امر حضرت بهاءالله باشد و نداند که مؤسّسات روز بروز مضطرب تر می گردند و نداند که بعضی از آن دستگاههای مسيحی از تأثيرات نافذه امر بهائی فی الجمله آگاهند و نداند که چون ذاتاً آن دستگاهها تحليل يابد و انضباطشان سست شود آن وقت با حسرتی عميق بر ارتفاع نظم بديع حضرت بهاءالله خواهند نگريست و رفته رفته بر ضدّش قيام خواهند کرد و نفس اين قيام سقوطشان ر ا تسريع خواهد نمود چنانکه می فرمايد: "قوّه و بنيه ايمان در اقطار عالم ضعيف شده، درياق اعظم لازم، سواد نحاس امم را اخذ نموده، اکسير اعظم بايد"

 و نيز می فرمايد: "عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فيوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و اين فقره شدّت خواهد نمود و زياد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه."

 تهديد غير مذهبی شدن که بر اسلام شبيخون زد و بقيّه مؤسّساتش را نيز تضعيف نمود و بر ايران تاخت و به هندوستان نفوذ نمود و در ترکيّه پيروز شد و قبلاً نيز در اروپا وامريکا ظاهر شد و حال بدرجات و شکلها و عناوين مختلف تمام اديان رايج را به مبارزه می طلبد اين تهديد بيش از همه متوجّه مؤسّسات و جامعه هائی است که به ديانت مسيح وابسته اند و مبالغه نيست اگر بگوئيم که حال وارد دوره ای می شويم که مورّخان آينده آنرا يکی از بحرانی ترين دوره های تاريخ مسيحی محسوب خواهند داشت.

 بعضی از داعيان مسيحی به وضع دشواری که در مقابلشان است معترفند چنانکه در گزارش رسمی مبشّرينشان می نويسد: "موجی از مادّيت همه زمين را فرا گرفته و فشار صنعتی شدن اين عصر در همه جا حتّی در جنگلهای افريقای مرکزی و دشتهای آسيای وسطی رسوخ کرده و مردم را در همه بلاد وابسته و مشغول به امور و اشياء مادّی ساخته است در مملکت ما کليسا چه از فراز منبر و چه در مجامع مختلف از تهديد غير مذهبی شدن بسيار سخن رانده است با وجود اين ما در خود انگلستان چنانکه بايد از معنای آن بی خبريم. امّا در خارج از انگلستان در نظر کليسا اين امور حقايقی تلخ و دشمنانی سرسختند که در مقابل کليسا ايستاده اند و بايد با آن مبارزه نمود ... و کليسا در کشوری بعد از کشور ديگر با حمله های شديد و مصمّمی روبرو است. از روسيّه شوروی کمونيزم که بر ضدّ دين است در مغرب زمين به امريکا و اروپا و در مشرق به ايران و هند و چين و ژاپن رخنه می کند کمونيسم يک فرضيّه اقتصادی است که بر الحاد مبتنی است و در حقيقت دين لامذهبی است ... و با حرارت و حدّت مدّعی رسالتی است که مبارزه اش را بر ضدّ خدا پرستی در پايگاههای کليسا و در صف اوّل ممالک غير مسيحی ادامه ميدهد. چنين حملات عمدی و مصمّم و منظّمی بر اديان مخصوصاً بر مسيحيّت، در تاريخ سابقه نداشته است در بعضی از کشورها نيز ضديّت شديدشان بر مسيحيّت علّتش بروز يک عقيده اجتماعی و سياسی است که از حمله کمونيزم کمتر نيست و آن عبارت از ناسيوناليزم است. امّا حمله ناسيوناليزم بر مسيحيّت بر خلاف کمونيزم که به دين متّکی نيست با شکلی از مذهب ملّی همراه است مثلاً ناسيوناليزم در ايران و مصر با دين اسلام مربوط است و در سيلان با دين بودائی و در هند در زمان مبارزات برای کسب حقوق ملّی با احياء مذاهب هندوئی و اسلام وابسته است."

 در اين مورد لزومی ندارد که درباره منشأ و ماهيّت فرضيّه های اقتصادی و سياسی بعد از جنگ (بين الملل اوّل) که مستقيماً يا غير مستقيم در دين مسيح نفوذ کرده سخن گويم و به نفوذ و تأثيرات شومی اشاره نمايم که در مؤسّسات و عقايد آن دين بسيار متشکّل و پيشرفته رخنه نموده است. در اين مقال قصدم آنست که بيشتر به آن نفوذ و تأثيرات بپردازم نه به اصل و منشائشان. رشد بيش از حدّ صنعتی شدن و عواقب ناشی از آن که در گزارش مذکور به آن اشاره شده بود و نيز تعقيب سياستهای عدوانی ناشی از مساعی سرسختانه نهضت کمونيستی و نيز تشديد ناسيوناليزم جنگ طلب که در بعضی از ممالک با تحقير منظمّ نفوذ روحانيون همراه بود. همه بدون شک سبب شد که عامّه مردم از مسيحيّت دل بر کنند و باعث شد که اقتدار و اختيار و اعتبار کليسا کاهش بسيار يابد. چنانکه يکی از کسانی که به دين مسيحی حمله می کرد اعلام داشت که "مفهوم خدا مفهومی است زاده استبداد مطلقه مشرق زمين و چنين مفهومی شايسته انسان آزاد نيست" و يکی ديگر از رهبران آن نهضت اظهار کرده که "دين به منزله افيونی برای مردم است" و در متن يکی از نوشته های رسميشان چنين آمده است: "دين سبب سبعيّت مردم است و تعليم و تربيت بايد چنان باشد که از ضمير مردم چنين جهالت و حقارتی را زائل سازد"

 فلسفه هگل که در ممالک ديگر به شکل ناسيوناليزم جنگ طلب و متعصّب در آمد، اصولاً به تخطئه حکومت پرداخت و خوی جنگجوئی را ترغيب کرد و اختلافات نژادی را دامن زد و بيش از همه سبب تضعيف کليسا شد و نفوذ روحانيش را تقريباً از بين برد. و بر خلاف حملات شديد نهضت لا مذهبی کمونيستی که در داخل و خارج اتّحاد شوروی بر کليسا وارد آمد، اين فلسفه ناسيوناليزمی که رؤسا و حکومتهای مسيحی آنرا پذيرفتند به منزله حمله مستقيمی به کليسا از طرف کسانی بود که قبلاً خود از معتقدين و از پيروان کليسا بودند و حال بدان خيانت می ورزيدند لذا کليسا از دو طرف ضربه می خورد. هم از خارج از سوی فرقه خدانشناس و هم از داخل به دست مروّجين عقايد کفر آميز و هر دوی اين نيروها را که در مقام خود و با سلاح و روش خويش به کار افتاده بودند نيروی ديگری تقويت و تشويق ميکرد و آن همانا نيروی تجدّد طلبی مبتنی بر فلسفه مادّه پرستی بود که به نوبه خود هر چه بيشتر رواج يابد بيشتر سبب دور کردن دين از حيات بشر شود.

 مجموع تأثيرات اين عقايد فاسد و فلسفه های خطرناک و فريبنده بالطّبيعه در کسانی که مروّجين اصول و عقائد کاملاً مخالف بودند البتّه بسيار دردناک بود و نتائج برخورد اين عقائد مختلف الجهت در بعضی از موارد بسيار مصيبت انگيز بود و احياناً خرابی هائی به بار آورد که مرمّت پذير نبود. الغاء و تجزّی کليسای ارتودکس يونانی در روسيّه متعاقب ضربتی که به کليسای روم پس از انقراض سلطنت اطريش و مجارستان وارد آمد، تزلزلی که به ارکان کليسای کاتوليک افتاد و به جدا شدن دين از حکومت در اسپانيا منتهی شد، تضييقاتی که به همان کليسا در مکزيک وارد گرديد، تفتيشها و توقيف ها و تخويفها و ايجاد وحشتی که پروتستانها و کاتوليک ها در قلب اروپا دچارش گشتند، اضطرابات و انقلابی که نصيب شعبه ديگر کليسا در نتيجه حملات نظامی در افريقا شد، کاهشی که در اعتبار مبشّرين مسيحی هم از انگليکانها و هم پروتستانها در ترکيه و ايران و خاور دور حاصل آمد، علائم شومی که از روابط مشکل و نامطلوب بين دستگاه پاپ و بعضی از ملل اروپائی حکايت می کرد اينها همه از اوضاع نابسامانی خبر ميدهند که تقريباً در همه نقاط جهان گريبان اعضاء و رهبران مؤسّسات مسيحی را گرفته است.

 هر ناظر هوشياری در می يابد که بعضی از مؤسّسات مذکور به نحوی جبران ناپذير در هم شکسته اند و شکافی که بين دسته جات مسيحيان متعصّب و افراطی و گروه ليبرال و معتدل به وجود آمده هر دم فراخ تر می شود. مسيحيان مجبور شدند که عقائد و اصولشان را يا رقيق يا در بعضی از موارد به کلّی متروک سازند. سلطه شان بر رفتار انسانی تضعيف گشته است و روحانيّونشان از حيث عدّه و نفوذ بسی کاهش يافته جبن و ريای وعّاظشان چه بسا که بر ملا گشته است. اوقافشان در بعضی از کشورها ناپديد شده و آموزش دينيشان رو به انحطاط نهاده. معابدشان بعضی به کلّی خراب يا متروک گرديده و غفلتشان از خدا و تعاليم و مقصد الهی سبب ضعفشان شده و علّت تحقير و توهينشان گشته است.

 آيا نتوان گفت که چنين جريانی که سبب بروز آن همه مصائب بر مسلمانان شيعه و سنّی گرديد چون به اوج خود برسد بلايای بيشتری را بر سر فرقه های مختلف کليسای مسيحی می آورد؟ فقط آينده تواند گفت که اين جريان به چه نحو و با چه سرعتی حرکت خواهد کرد. و همچنين حال تخمين نمی توان زد که حملات شديدی که روحانيّون مقتدر مسيحی در مغرب زمين بر مؤسّسات امر حضرت بهاءالله خواهند کرد تا چه حدّی انحطاطشان را تشديد و دامنه مصيبات ناگزيرشان را وسيع تر خواهد نمود.

 يکی از کشيشان کليسای پروتستانت در امريکا چنين نوشت که اگر کليسا می خواهد که: "در اين بحران جهان به خدمتی موفّق گردد بايد به مسيحيّت مسيح باز گردد و از دينی که در طيّ قرون به حضرت عيسی بسته اند دست بردارد و بدين اصلی خود عيسای مسيح تمسّک جويد و الّا روح مسيح در مؤسّساتی باقی خواهد ماند که به ما تعلّقی ندارد."

 چنين انحطاطی که در قدرت و وحدت عناصر مرکّبه جامعه مسيحی حاصل شد به نوبه خود چنانکه انتظار می رفت سبب شد که عدّه بسياری از فرقه های مجهول الهويّه روی کار آمده مراسم و عباداتی عجيب و غريب و فلسفه های ناهنجاری را متداول سازند که تشويش و سرگشتگی اين عصر پر رنج و تعب را بيشتر و شديدتر می کند و ميتوان گفت که افکار و عقائد اين فرقه ها انعکاسی از انقلابات و نارضايتی ها و آمال مشوّش جمهور مردمی است که مأيوسانه دست از کليسا شسته و از جرگه کليسا خارج شده اند.

 شبيه اين نظامهای آشفته و مغشوش فکری را که همه زاده بيچارگی و سرگردانی آئين مسيحی اين دوره است ميتوان در تنوّع و تعدّد فرقه های فريبنده رايج فلسفی ملاحظه کرد که در قرنهای اوّل ميلادی وجود داشت و در صدد بر آمده بود که دين آن روز روميان را در خود تحليل برده منحرفش سازد. در آن ايّام اکثر مردم در ناحيه غربی امپراطوری روم بت پرست بودند ناگاه متوجّه شدند که محاط به فرقه های متعدّد شده اند که احياناً موجوديّت دينشان را به خطر می انداختند. فرقه هائی از "قبيل نو افلاطونيان، طبيعت پرستان، پيروان فلسفه های عرفانی و فيلونو مذهب ميترائی و تابعين مکتب اسکندريّه و صدها فرق و عقائد وابسته به آنها به مذهب رائج روم هجوم آورده بودند و اين درست شبيه به وضع دين مسيحی در اين ايّام است که دين رايج مغرب زمين است يعنی در اين قرن اوّل دور بهائی نفوذ مسيحيّت بر اثر هجوم سيل عقائد و آراء مختلفه و تمايلات و روشهای متنوّع که زاده ورشکستگی آئين مسيح بوده روز بروز به ضعف ميرود امّا بايد متوجّه بود همين دين مسيحی که امروز دستخوش چنين ضعفی گشته در آن دوره توانست بساط مؤسّسات بت پرستان امپراطوری روم را برچپيند و فرقه هائی را که در آن زمان قدرت يافته و رايج شده بودند از ميان بردارد.

 اين مؤسّسات و دستگاههای کنونی مسيحی که از روح و تعاليم مسيحی محروم اند ناچار با رشد نظم جنينی حضرت بهاءالله متدرّجاً محو خواهند شد و راه را برای ترقّی مؤسّسات خدادادی که به صورت ناگسستنی با تعاليم بهائی پيوسته است هموار خواهند کرد و همان روح قدسی الهی که در عصر رسولی کليسا سبب احياء مسيحيان اوّليّه و ضامن طهارت تعاليمش و نشر انوارش شده بود دوباره به جهان باز خواهد گشت و در نتيجه تبيين حقايق اصليّه و توضيح مقصد اوّليّه دين الهی جهان را زنده خواهد ساخت.

 و چون به درستی دين حضرت بهاءالله را تحقيق کنيم می بينيم که آئين بهائی در هيچ موردی و درهيچ تعليمی با مقصد و قدرتی که در دين حضرت ميسح مکنون بود تفاوتی ندارد تا چه رسد به اينکه اختلاف داشته باشد و شاهد صادق اين مدّعا اين بيان حضرت بهاءالله است که درباره حضرت عيسی فرموده: "اعلم بانّ الابن حين الّذی اسلم الرّوح قد بکت الاشياء کلّها ولکن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شيئی کما تشهد و تری فی الخلائق اجمعين کلّ حکيم ظهرت منه الحکمة و کلّ عالم فصّلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنايع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأييد روحه المتعالی المتصرّف المنير و نشهد بانّه حين الّذی اتی فی العالم تجلّی علی الممکنات و به طهّر کلّ ابرص عن دآء الجهل و العمی و برء کل سقيم عن سقم الغفلة و الهوی و فتحت عين کلّ عمّی و تزکّت کلّ نفس ... انّه لمطهّر العالم طوبی لمن اقبل اليه بوجه منير"

## علائم انحطاط معنوی

 ديگر لازم نيست که درباره انحطاط مؤسّسات دينی که تجزّی و تحليلش يکی از جنبه های عصر تکوين دور بهائی است سخنی بيشتر رود. اسلام در نتيجه مستقيم غير مذهبی شدن ممالک و نيز به علّت عداوت صريح و مصرّانه اش با امرالله به قعر چنان ذلّتی افتاد که به ندرت در تاريخ خود چنان ذلّتی را مشاهده کرده بود و همچنين مسيحيّت بر اثر عواملی که چندان با علل انحطاط اسلام تفاوت نداشت مرتّباً رو به ضعف نهاد و تا حدّ زيادی به جريان تجزّی و فساد موجوده شدّت بخشيد گوئی مقدّر چنان است که اين خرابی و تلاشی بايد مقدّمه دوران بازسازی و بنای اعمده اجتماع انسانی باشد.

 از فساد در مؤسّسات دينی که بگذريم علائم تدنّی در عالم اخلاق نيز به همان اندازه اهميّت دارد و بر همه کس واضح و مبرهن است انحطاطی که سرنوشت مؤسّسات اسلامی و مسيحی را معيّن کرد در زندگی و رفتار افرادی که پيرو آنها بودندعيناً نمايان شد چنانکه امروز ما به هر طرف که ديده گشائيم و هر چه در گفتار و کردار نسل کنونی حتّی به طور سطحی نظر نمائيم از مظاهر فساد و انحطاط اخلافی که در شئون انفرادی و اجتماعی زنان و مردان اين عصر از خود ظاهر می سازند به دهشت و حيرت می افتيم.

 شکّ و ترديدی نيست امری که باعث چنين شرّ مهلکی گشته همانا انحطاط دين به عنوان يک نيروی اجتماعی است که ضعف مؤسّسات مذهبی پديده خارجی آنست حضرت بهاءالله می فرمايد: آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمينان من فی الامکان. سستی ارکان دين سبب قوّت جهّال و جرأت و جسارت شده. براستی می گويم آنچه از مقام بلند دين کاست بر غفلت اشرار افزود و نتيجه بالاخره هرج ومرج است."

 و در لوحی ديگر می فرمايند: "دين نوری است مبين و حصنی است متين از برای حفظ و آسايش اهل عالم چه که خشيّة الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نمايد. اگر سراج دين مستور ماند هرج و مرج راه يابد. نيّر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمينان از نور باز مانند. خردمندان گيتی را چون کالبد مردمان دانسته اند ... کيش يزدان جامه او است."

 بنابراين عجبی نيست که چون در نتيجه فساد بشری چراغ دين خاموش شود و خلعت معنوی که بايستی زينت هيکل انسانی باشد از او خلع گردد ناچار انحطاط تأسّف انگيزی در سرنوشت بشر فی الفور به وجود می آيد و با خود هر نوع شرّی را که از يک شخص خاطی منحرف سرزدنی باشد همراه می آورد. و در چنين حالی است که انحرافات در طبيعت انسان و انحطاط در رفتار انسان و فساد و انحلال در مؤسّسات متعلّق به انسان به بدترين و نفرت بار ترين وجهی ظاهر و آشکار گردد و ماهيّت انسانی تدنّی يابد، اعتماد و اطمينان سلب شود رشته انضباط از هم بگسلد، ندای وجدان خاموش شود، شرم و حيا از ميان برخيزد، مفاهيم وظيفه شناسی و هم بستگی و احترام و رفتار متقابل و وفاداری تعبيرات غلط گيرد و عواطف عاليه آرامش و سکون و شادمانی و سرور و اميدواری از ميان برخيزد.

 بايد اذعان کنيم که افراد و مؤسّسات بشری امروز به چنين وضعی روی آورده اند. حضرت بهاءالله درباره حسرت و اندوه بشر غافل چنين فرموده: "دو نفس ديده نمی شود که فی الحقيقه در ظاهر و باطن متّحد باشند. آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود مع آنکه کلّ از برای اتّحاد و اتّفاق خلق شده اند." در همين لوح می فرمايد: "غفلت تا کی، اعتساف تا کی، انقلاب و اختلاف تا کی ... فی الحقيقه ارياح يأس از جميع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم يوماً فيوماً در تزايد."

 احياء و بازگشت تعصّبات دينی و خصومات نژادی و غرور وطنی، شواهد روز افزون خودپرستی و سوء ظن و خوف و تقلّب، اشاعه تروريسم و قانون شکنی و شرب مسکرات و جنايت، داشتن عطش مفرط و کوشش حادّ و بی حدّ برای کسب مال و لذّت و شئون ناچيز دنيوی، تضعيف اساس خانواده، اهمال در مراقبت و انضباط اطفال از طرف والدين، استغراق در تجمّل پرستی، نداشتن حسّ مسئوليّت در قبال ازدواج و بالنّتيجه ازدياد طلاق، انحطاط و انحراف در عالم هنر و موسيقی، ملوّث شدن ادبيات و فساد مطبوعات، تزييد نفوذ و فعّاليّت مروّجين انحطاط که از بسر بردن زن و مرد با هم بدون ازدواج دفاع می کنند و فلسفه برهنگی را تعليم می دهند و حياء را منسوخ و افسانه خيالی می شمارند و از قبول اينکه توليد نسل را مقصد اصلی و مقدّس ازدواج بدانند ابا دارند و دين را افيون خلق توصيف می کنند و اگر بتوانند نوع بشر را بقهقرای توحّش و هرج و مرج و بالاخره بانعدام صرف سوق می دهند اينها همه به ظاهر ظاهر از خواصّ بارزه جامعه فاسد منحطّ اين زمانند جامعه ای که چاره ديگرش نيست جز آنکه يا دوباره احياء شود يا به مرگ و نيستی دچار گردد.

## شکست بنيان سياست و اقتصاد

 انحطاطی مشابه نيز در عالم سياست عصر کنونی ما مشهود است که به نوبه خود بر همان تجزّی و فساد و سرگردانی اين عصر شهادت می دهد عصری که مورّخين آينده آنرا پيش در آمد عصری عظيم خواهند شناخت که از روزگار زرّينش امروز جز بارقه ضعيفی به چشم ما نمی آيد.

 در اين مقال که به ذکر کلّيات اختصاص يافته مجالی نيست تا بتوان چنانکه بايد ماهيّت وقايع حادّ و خصومت آميز فراوانی را که بنياد سياست و اقتصاد جهان را تقريباً ويران ساخته تخمين زد. به علاوه اين مصائب گر چه بسيار شديد است هنوز به ذروه اعلای خود نرسيده و قوای مخرّبه اش را به آخرين درجه به کار نبرده است. اين جهان سراسر، از هر زاويه و بهر نحو که ديده شود چيزی جز تصويری غم انگيز و اسف بار را به ديده ما نمی آورد، تصويری که سازمانی بی رمق مشرف به موتی را نشان ميدهد که بر اثر هجوم قوائی که برايش ناشناس و از تحت تسلّطش بيرون است به کلّی از لحاظ سياسی از هم گسيخته و از لحاظ اقتصادی در حال اختناق است. بحران عظيم اقتصادی(امريکا)، عواقب بزرگترين بلائی که تا به حال بشر تجربه کرده است (جنگ بين المللی اوّل) و اضمحلال نظامی که معاهده ورسای به وجود آورده بود، احياء ميليتاريسم به بدترين وضع ممکن، عدم موفّقيّت تجارب مفصّل، شکست مؤسّسات نوزادی که برای حفظ صلح و آرامش مردمان و طبقات و ملل به کار گرفته شده بود، همه سبب يأس و حرمان و تضعيف روحيّه اهل عالم گرديد و اميد و نشاط جهانيان را نابود ساخت و زندگيشان را مشوّش و اتّحاد بين المللی را زائل ساخت.

 در قارّه اروپا کينه های ديرينه و رقابتهای روز افزون بار ديگر مردم نابسامانش را به دسته بنديهای خاصّی تقسيم کرد که ناچار سبب تسريع بلايای مخوفی خواهد شد. بلايائی که نوع بشر با تمام قربانيهائی که در تاريخ خويش متحمّل شده نظيرش را نديده است. در قارّه امريکای شمالی پريشانی اقتصادی و بی نظمی صنعتی و نارضائی عمومی ناشی از اقدامات نارسائی که برای اصلاح اقتصاد نامتعادل به عمل آمد و ترس و تشويش از امکان درگيری سياسی امريکا در اروپا و آسيا همه خبر از زمانی ميدهد که شايد يکی از بحرانی ترين ادوار در تاريخ جمهوری امريکا باشد. آسيا که هنوز در چنگ سخت ترين مشکلات تاريخ اخيرش دست و پا ميزند اخيراً در ناحيه شرقی اش با قوائی مواجه گشته که ناچار تقلاّهای مردم تازه به آزادی رسيده اش را در سبيل صنعتی شدن و ناسيوناليزم تشديد خواهد کرد. در قلب قارّه افريقا آتش جنگ خونينی در اشتعال است که نتيجه اش هر چه باشد منجرّ به عکس العمل هائی در ساير نقاط جهان خواهد شد و در نژادها و ملل غير سفيد پوست تأثيرات بسيار نامطلوبی بر جای خواهد گشت.

 ده ميليون نفر به زير سلاح باقی هستند و ابزار و ساز و برگهای مرگباری را که مخلوق علم است تمرين می کنند. سی ميليون نفر ديگر زير يوغ حکومت و نژاد بيگانه دست و پا ميزنند. تعدادی مشابه از انبوه مردمی هستند که نمی توانند برای تأمين ما يحتاج خويش موادّ لازم را بدست آورند. حال آنکه همان موادّ حياتی را در جای ديگر برخی از کشورها عمداً نابود می کنند. انبوه بيشتر از خلائق نيز موجودند که زير بار تسليحات روز افزون نالان و بر اثر فرو ريختن اساس تجارت بين المللی دچار فقر و فاقه بی پايان. با وجود چنين شرور و مصيباتی می توان ديد که نوع بشر يقيناً به حواشی دردناک ترين مرحله حيات خويش وارد گشته است.

 پس عجبی نيست اگر ملاحظه می کنيم که يکی از وزرای برجسته اروپا در طيّ نطقی چنين انذار نموده: "اگر جنگ ديگری به مقياسی بزرگ در اروپا در بگيرد بالمآل منجرّ باضمحلال تمدّنی که ما می شناسيم خواهد شد و به قول لرد برايس اگر ما جنگ را تمام نکنيم جنگ ما را تمام خواهد کرد" و يکی از مقتدرترين ديکتاتورهای کنونی چنين شهادت داده که: "بيچاره اروپا در حالت کوفتگی اعصاب است. قوّه بهبود و نيروی پيوستگی و ترکيب خويش را از دست داده و جنگ ديگر ما را مضمحل خواهد ساخت." يکی از دانشمندان و زعمای کليسای مسيحی می نويسد: "شايد لازم باشد که جنگ ديگری در اروپا درگيرد تا يک قدرت بزرگ بين المللی در نتيجه اش بوجود آيد. امّا چنان جنگی بسيار دهشت انگيز خواهد بود و صدها هزار قربانی از نسل حاضر طلب خواهد کرد."

 شکست رسوا کننده کنفرانسهای اقتصادی و خلع سلاح و موانع حاصله در راه مذاکرات تحديد تسليحات نيروی دريائی، کناره گرفتن نيرومندترين و مسلّح ترين دو کشور جهان از جامعه ملل، بی کفايتی نظام پارلمانی به شهادت وقايع اخير اروپا و امريکا، ناتوانی رهبران و مروّجان نهضت کمونيستی در اثبات مدّعای خود دائر برجحان نظام ديکتاتوری رنجبران، و مصائب و محروميّتهائی که فرمانروايان کشورهای استبدادی برای رعايای خود فراهم آورده اند، همه بدون ادنی شکّ و شبهه ای نشان ميدهند که مؤسّسات بشری به کلّی عاجز از اين است که از وقوع بلايائی که جامعه بشری را تهديد می کند جلوگيری نمايد. نسل سرگردان کنونی بايد از خود بپرسد اين شکافی را که روز بروز بازتر می شود و هر لحظه ممکن است سبب نابوديش شود با چه و چگونه می توان تعمير کرد؟

 هر زن و مرد فکوری از هر طبقه که باشد چون از جميع جهات آثار تجزّی و آشفتگی و ورشکستگی را عيان بيند اين سؤال برايش مطرح ميشود که آيا جامعه ای که به وضع امروز دچار گشته به تنهائی و بی مدد غير قادر است از مردابی که هر دم در آن فروتر ميرود خود را بيرون بکشد. غير از نظام وحدت عالم انسانی هر نظام ديگری بارها آزمايش و همواره ثابت شده است که به کلّی ناقص و نارسا است. هر روز آتش جنگی پس از جنگی ديگر افروخته شده و کنفرانسهائی بی شمار طرح جلساتی افکنده و به مشورت نشسته اند. معاهدات، قرار دادها و ميثاقهائی را با دقّت و صرف اوقات مذاکره کرده به امضاء رسانده و تجديد نظر کرده اند. انواع نظامهای حکومتی را با صبر و حوصله آزموده و مداوماً تغيير شکل داده اند. نقشه های اقتصادی جهت بازسازی بسيار طرح شده و آنها را با دقّت به مرحله اجراء در آورده اند. با وجود تمام اين اقدامات، بحرانی از پس بحرانی ديگر آن هم با چنان سرعتی وقوع يافته که جهان بی ثبات را به همان سرعت به حضيض قهقرا سوق ميدهد. گودالی هولناک دهان گشوده تا همه را در يک بليبه عمومی در کام خود فرو کشد و همه را در بر گيرد چه از ملل مرفّه باشند چه غير مرفّه، چه حکومت دموکراسی داشته باشند چه ديکتاتوری يا سرمايه داری و يا رنجبری، چه اروپائی باشند و چه آسيائی، چه مؤمن و چه کافر، چه سياه و چه سفيد، به حدّی که يا ناظر شکاّک و بدبين ممکن است به طعنه بگويد که خدای خشمگين اين کره بدبخت زمين را بخود واگذاشته و او را به نابودی ناگزيری محکوم ساخته است. بشر بلا ديده و حرمان کشيده که نه تنها مقصد و جهتش را گم کرده بلکه اميد و اعتمادش را نيز از دست داده، بی محافظ و بی رهنما، بی انديشه و نابينا، لب پرتگاه بلا قدم زنان به قضای محتوم تن در داده است. و در حاليکه از حاشيه سايه خارجی حيات مشوّشش به قلب تاريکی می گرايد، به عمق ظلمت بيشتری فرو ميرود.

 آيا نمی توان گفت که در اين زمان که سايه ها پهن تر می شوند، هر از چندی که برق اميدی بر افق عالم می درخشد بشارت می دهد که ظلمت ديجوری که بشر را فرا گرفته به نور تبديل خواهد شد؟ آيا غلط است اگر بگوئيم که در اين جهان بی ايمان که به افکار مغشوش آلوده است و به شرّ تسليحات روز افزون دچار و به رقابتهای خطرناک و کينه و عداوت گرفتار است می توان قوائی را مشاهده نمود که آهسته آهسته به پيش ميرود و با روح عصر هم آهنگی دارد؟ بعد از جنگ بين الملل اوّل در بحبوحه شدّت يافتن روز افزون فريادهای گوش خراش ناسيوناليزم گر چه جامعه ملل مرحله جنينی را طيّ ميکند و ابرهای طوفان زائی که آنرا در بر گرفته هر لحظه ممکن است سازمان مزبور را از توانائی و کارآئی ساقط و دستگاهش را مختل سازد وليکن جامعه ملل جهت درستی را در پيش گرفته و به مقصد صحيحی توجّه دارد. نداهائی که از بدو تشکيل جامعه ملل در عالم برخاسته و کوششهائی که به کار رفته مبيّن توفيقات اين سازمان يا هر سازمان ديگری است که بالمآل بايد جانشين آن گردد.

## اصل امنيّت جمعی

 عقد يک معاهده عمومی مربوط به امنيّت جهانی مقصد مرکزی کوششهائی بوده است که از بدو تأسيس جامعه ملل مبذول گشته. "معاهده تضمينات متقابل" که دول عضو در مرحله اوّليّه درباره اش بحث و مذاکره نمودند، جرّ و بحثی که درباره پروتکل ژنو در گرفت و بعداً هم در ميان اعضاء جامعه ملل و غير اعضا تناقضات شديدی را به وجود آورد، پيشنهادی که متعاقباً به عنوان ممالک متّحده اروپا و وحدت اقتصاديش طرح شد، بالاخره سياست مجازاتهای لازم که اعضاء جامعه مطرح ساختند همه از وقايع مهمّه تاريخ پر نشيب و فراز آن جامعه به شمار ميرود. فی الحقيقه يکی از وقايع بی سابقه تاريخ بشر آن بود که پنجاه نفر از اعضاء جامعه ملل پس از مشورت معقول رأی دادند که يکی از اعضاء خود را که از اعظم قدرتهای اروپا است به علّت تجاوزی که مرتکب شده است محکوم نمايند و نيز قبول کردند که به هيئت اجتماع مجازاتی را برای کشور محکوم در نظر گيرند و تا حدّ زيادی نيز توانستند به تنفيذ تصميم خويش موفّق گردند. زيرا اين اوّلين بار در تاريخ بشر بود که نظام امنيّت جمعی که حضرت بهاءالله پيش بينی و حضرت عبدالبهاء به صورت قاطعی اعلام فرموده به مرحله بحث و آزمايش در آمده بود. اوّلين بار در تاريخ بشر بود که نظام امنيّت جمعی رسماً به شناسائی ملل در آمده و علناً اظهار شده بود که برای قوام آن نظام امنيّت عمومی هم جبر و قوّه لازم است و هم نرمش و انعطاف پذيری. قوّه برای اين که کارآئی آن نظام را تضمين کند و انعطاف پذيری برای اين که آن دستگاه بتواند حوائج و آمال عضو مظلوم را حمايت نمايد. اين اوّل بار در تاريخ بشر بود که ملل جهان سعی نمودند که به مسئوليّت جمعی تن در دهند و از مرحله قول فراتر رفته جمعی برای اقدام به عمل آمادگی خود را اعلام نمودند.بالاخره اوّل بار در تاريخ بشر بود که حکم صادره از طرف رهبران و نمايندگان ملل را يک نهضت آراء عمومی صحّه نهاد و مورد تأييد همگی مردم قرار گرفت.

 در پرتو تحوّلات کنونی بين المللی اين بيان مبارک حضرت بهاءالله چه صريح و واضح و پيش بينانه می نمايد که فرمود: "ان اتّحدوا يا معشر الملوک به تسکن ارياح الاختلاف بينکم و تستريح الرّعية و من حولکم ان انتم من العارفين ان قام احد منکم علی الآخر قوموا عليه ان هذا الاّ عدل مبين"

 و در پيش بينی وقايعی که اکنون رخ داده می فرمايد: "لابد بر اين است مجمع بزرگی در ارض بر پا شود و ملوک و سلاطين در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمايند. و اگر ملکی بر ملکی برخيزد جميع متّفقاً بر منع قيام نمايند."

 حضرت عبدالبهاء در تبيين اين موضوع می فرمايد: "ملوک يک معاهده قويّه و ميثاق و شروط محکمه ثابته تأسيس نمايند و اعلان نموده به اتّفاق عموم هيئت بشريّه مؤکّد فرمايند ... جميع قوای عالم متوجّه ثبوت و بقای اين عهد اعظم باشند ... اصل مبنای اين عهد قويم را بر آن قرار دهند که اگر دولتی از دول من بعد شرطی از شروط را فسخ نمايد کلّ دول عالم بر اضمحلال او قيام نمايند بلکه هيئت بشريّه به کمال قوّت بر تدمير آن حکومت برخيزد."

 البتّه شکّی نيست که آنچه تا به حال انجام گرفته هر چند در تاريخ بشری بی سابقه است امّا هنوز فرسنگها با لوازم ضروريّه نظامی که در آن بيانات مبارکه پيش بينی شده فاصله دارد. مخالفين جامعه ملل ايراد می گيرند که آن سازمان مرکّب از عموم کشورها نيست و فاقد جامعيّتی است که ضامن موفّقيّتش در حلّ و فصل مسالمت آميز دعاوی بين المللی باشد.

 ايالات متّحده امريکای شمالی که طرّاح آن جامعه است خود از آن دوری جسته و هنوز دوری ميجويد و آلمان و ژاپن که از قوی ترين حاميانش بودند ترکش گفتند و از عضويّتش کناره گرفتند. امّا عدّه ديگری در مقابل چنين اظهار می دارند که تصميمات متّخذه و اعمال مبذوله اش را نبايد چنين پنداشت که دليل قاطع بر حصول اتّحاد بين المللی است بلکه فقط آنها را بايد نشان مطبوعی شمرد که اشارت به آن وحدت دارد و بعضی ديگر چنين پندارند که اگر چه جامعه ملل حکم مجازات متجاوز را صادر کرده و برخی از ملل نيز متعهّد به اجرايش شده اند امّا در مرحله اجراء کسی پای به پيش نگذارد و به نابودی جامعه ملل انجامد و سيل بلايائی که بشر را احاطه خواهد کرد جامعه ملّی را نيز در کام خود فرو کشد. با وجود همه اينها اهميّتی را که اين قدم اوّل يعنی تأسيس جامعه ملل در بر دارد انکار نتوان کرد يعنی هر مقامی که جامعه ملل دارا باشد و هر نتيجه ای که حکم تاريخيش داشته باشد و هر مشکل و نقصانی در آينده نزديک برايش پيش آيد باز اين تصميم بسيار مهمّ را بايد يکی از برجسته ترين علائم رهنمائی دانست که بشر در وصول به مقصد ديرينش برداشته و به سوی مرحله ای که وحدت عالم انسانی حاکم بر حيات بين المللی بشر گردد پيش رفته است.

 پس در ظلمتی که بشر پر التهاب را فرا گرفته اين اقدام تاريخی را ميتوان به منزله درخشش بارقه ضعيفی به شمار آورد. شايد اين بارقه هم جز برقی زود گذر در تاريکی آشفتگی ها نباشد زيرا بايد سير تجزّی و تلاشی جاری گردد و نفو فاسد کننده اش هر روز عميق تر شود و در ارکان اين عصر متزلزل رسوخ نمايد و هنوز مصائب دردناک بيشتری لازم است تا کشورهای متخاصم و اصول و عقايد متناقض و طبقات و نژادهای مختلف را در کره بليّات عمومی ذوب نمايد و در قالب مصيبات شديد ريزد و از آنها جامعه متّحد المرامی به وجود آورد که با نظامی متّحد و هماهنگ کار کند. بلّياتی که تصوّرش را نتوان کرد. بحرانهائی که به خوابش نتوان ديد. انقلابات، جنگ، قحط و غلا و آفات همه شايد دست به دست هم دهند تا در دل و جان بشر غافل حقايق و اصولی را حکّ نمايند که همواره از شناسائی و پيرويش سر می پيچيده است. بايد جامعه بشری به درد و رنجی دچار شود که به کلّی زير و زبرش سازد تا بتوان بار ديگر به جای آن خرابه، بنائی آباد نهاد و حياتی جديد ايجاد نمود.

 حضرت بهاءالله می فرمايد: "انّ التمدّن الّذی يذکره علماء مصر الصّنايع و الفضل لو يتجاوز حدّ الاعتدال لتراه نقمةً علی النّاس ... انّه يصير مبدء الفساد فی تجاوزه کما کان مبدء الاصلاح فی اعتداله ... سوف تحترق المدن من ناره و ينطق لسان العظمة الملک لله العزيز الحميد."

 و نيز می فرمايد: "از حين نزول سوره رئيس تا اين يوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد به اطمينان مزيّن ... مرض عالم به مقامی رسيده که نزديک به يأس است چه که طبيب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف يرون ما عملوا فی ايّام الله.

 و نيز می فرمايد: "اين يومی است که کره ارض اخبار خود را باز می گويد و ثقل خود را فرو می نهد... منادی ندا ميدهد و ناس در اضطراب. اينست شدّت خشم الهی. اهل يسار در ناله و فغان و اصحاب يمين بر مکامن عزّ جالس و از يد ساقی رحمن از شراب طهور مزاجها کافور مشروب و به سعادت فائز."(ترجمه)

## جامعه پيروان اسم اعظم

 در اين جهان که مؤسّسات عرفی و دينيش غالباً در حال انحلال است جز جامعه پيروان اسم اعظم که اقدامات جهانگير و نيرو بخشش نماينده جريان وحدت انگيز و سازنده جهان است ديگر کدام گروه است که بتواند روی آسايش و سعادت بيند؟ آنانند "اصحاب يمين" که مکمن عزّشان بر بنيان نظم جهان آرای بهاءالله، نظمی که سفينه نجات ابدی در اين يوم اعظم است، استقرار يافته. بين مردم اين جهان فقط اهل بهاء هستند که در بحبوحه طغيان اين عصر پر طوفان می دانند که دست قدرت پروردگار است که آن سفينه نجات را به سوی مقصود ميراند و سرنوشتش را معيّن می کند و فقط آنانند که به بافتن تار و پود سياست منظم جهانی مشغولند و از بسط و رشد آرام و تدريجی اش واقف و آگاه.

 آنانند که با وقوف از دعوت عظيمشان و با اعتماد بر قوّه جامعه ساز آئينشان بدون وقفه و بی ترس و واهمه به پيش می تازند و وسائل و اسبابی را که برای پرورش جنين نظم جهانی حضرت بهاءالله لازم است فراهم می سازند. بلی يگانه روزنه اميدی که در جامعه مبتلای کنونی به چشم ميخورد همين جريان سازندگی بطئی و آرامی است که حيات جامعه جهانی بهائی را بخود معطوف داشته است. زيرا خالق اين جريان همانا قوّه نافذه منبعثه از مشيّت لن يتغيّر الهی است که در قالب نظم اداری بهائی سريان يافته است.

 در جهانی که مؤسّسات و اجتماعش فاسد و بينشش تاريک و وجدانش مشوّش و دستگاههای دينيش بی جان و از مناقب و فضائل عاری است در چنين جهانی اين عامل شفابخش يزدانی، اين نيروی نافذ الهی، اين قوّه جذب کننده معنوی که در غايت نشاط و تأثير است به تدريج شکل می پذيرد و در کالبد مؤسّساتش متبلور ميشود و نيروهايش را بسيج می کند و برای غلبه روحانی جهان و نجات عالم انسان آماده ميشود. و هر چند جامعه ای که آمالش را تجسّم داده اينک بسی کوچک است و فوائد مستقيم و محسوسش قليل، امّا قوای مکنونه اش که برای احياء بشر و تعمير جهان شکسته خلق شده آن چنان عظيم است که در حساب نيايد.

 اين قوّه نافذه الهيّه تقريباً يک قرن است که در ميان هياهو و اضطرابات اين عصر پريشان با وجود مصائب لا تحصی که بر رهبرانش و مؤسّساتش و پيروانش وارد شده موفّق گرديد که هويّت خويش را حفظ کند و ثبات و قدرتش را تقويت نمايد و وحدت اصليّه اش را نگاه دارد و از اصالت اصول و احکامش حراست کند و عوامل دفاعيّه اش را فراهم سازد و مؤسّساتش را بسط و استحکام بخشد. چه بسيار و نيرومند بوده اند قوائی که در خاموشی نور و محو کردن نامش از داخل و خارج کوشش فراوان کرده اند بعضی از نفوس اصولش را زير پا نهاده راه ارتداد جستند و به امرش خيانت ورزيدند و بعضی ديگر به لعن و تکفيرش چنان پرداختند که هيچ رهبر دينی به تکفيری بالاتر از آن قادر نبوده و بالاخره برخی ديگر چنان توهين و تعذيبش نمودند که بيش از آن در قوّه هيچ سلطان مستبدّی نبود.

 امّا چيزی که از دشمنان پنهان و سرسختش ساخته بود منتهايش اين بود که از سرعت رشدش بکاهند و موّقتاً از تعقيب مقصدش مانع شوند. در عوض کاری که بدست دشمنانش صورت گرفت تطهير حياتش و افزودن عمقش و اشتعال روحش و پيرايش مؤسّساتش و بسط اتّحادش بود و هرگز اهل عدوان نتوانستند که در هيئت وسيع پيروانش شکافی دائمی اندازند و تشعّبی در آن به وجود آورند.

 امّا آنان که به امرش خيانت ورزيدند پيروان سست عنصر و ضعيفش بودند که چون برگهای خشک مرده ای بر باد فنا رفتند و هرگز نتوانستند که از اشراقش بکاهند و در بنيانش خللی اندازند. دشمنان پر قدرتش يعنی کسانی که از خارج بر هيکل امرش تاختند از مسند قدرت بيفتادند و به نحوی خارق العاده نابود شدند. ايران اوّلين مخالف و مهاجمش بود سلاطينش بر خاک مذلّت افتادند، سلسله شان معدوم و نامشان منفور شد و روحانيّون که همدست ايشان و حامی حکومت متزلزلشان بودند نيز بی اعتبار گشتند. کشور ترکيّه که سه بار بانی آئينش را تبعيد نمود و ظالمانه به حبس ابد محکومش ساخت به انقلاب بسيار شديدی که در تاريخش بی سابقه بود مبتلا شد و از يک امپراطوری مقتدر به يک جمهوری کوچک آسيائی تبديل يافت. سلطنتش به فنا راجع شد، سلسله اش ساقط گشت، خلافتش که قوی ترين دستگاه اسلام بود مضمحل گرديد.

 از آن طرف آئين مبارکی که به آن همه خيانت ظالمانه دچار و به آن همه هجمات عنيفه محاط شده بود پيوسته قدرتمند تر ميشد و به پيش ميرفت و از جراحاتش پروا نداشت و ارکانش از هم نپاشيد و زخم کاری بر نداشت و در بحبوحه بلايا پيروان با وفايش را چنان الهام بخشيد و چنان عزمی راسخ عطا کرد که هيچ سدّ محکمی مانعی بر ايشان بوجود نمی آورد و نور ايمانی در جانشان بر افروخت که هيچ مصيبتی خاموشش نمی کرد و اميدی در دلشان نهاد که هيچ نيروی سرسختی آنرا بدر نمی برد.

## دين جهانی

 امری که حضرت بهاءالله اعلان فرمود از اينکه آن را يک مسلک يا يک نهضت و نظائر آن بنامند امتناع ورزيد زيرا اطلاق چنين عناوينی بر نظام دائم الاتّساعش خلاف عدل و انصاف بود و نيز خود را از انتساب عناوين و القاب ديگری از قبيل فرقه بابی، مذهبی آسيائی، انشعابی از شيعه اسلام، که نفوس غافله و بد انديش حسب المعمول به آن ميدادند بری دانست. و بالاخره از قبول توصيفاتی مانند اين که امر بهائی فقط يک نوع فلسفه حيات است يا فقط التقاطی از تعاليم اخلاقی يا حتّی يک دين تازه است اباء ورزيد، بلکه ثابت کرد که ادّعايش و عنوانش دين جهانی است و مقصدش ايجاد يک جامعه متّحد المرام عالمگير است که در ميقات معيّن تأسيس نمايد. جامعه ای که هم موجد و هم حافظ صلح اعظمی است که حضرت بهاءالله اعلانش فرموده. امر بهائی قصدش آن نيست که بر تعداد نظامات دينی که چندين نسل است به واسطه اختلاف پيروانشان آرامش جهان را بر هم زده اند بيفزايد بلکه اين آئين جهان در قلوب هر يک از پيروانش عشق و محبّت تازه ای را به وجود آورده که نسبت به جميع اديان که پيروانشان در جامعه بهائی وارد شده اند عشق بورزند و همه به وحدت جميع اديان معتقد باشند.

 يکی از تاجداران جهان(ملکه رومانيا) درباره مقام و ادّعايش نوشته است: "آئين بهائی برای همه کسانی که بسی در پی اميد گشته اند آغوش گشوده است و جميع انبياء بزرگ پيشين را بديده قبول می نگرد و هيچ مذهبی را خراب نمی کند و همه درها را می گشايد." "تعاليم بهائی جان را آرامش بخشد و قلب را اميد دهد. کلمات پدر آسمانی طالبان اطمينان را چون آب در بيابان بر تشنه گمگشته است." در اعلاميّه ديگری آن ملکه نيک اختر چنين گويد: "آثار قلمی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ندای بلند صلح است که از حدود جميع مرزها می گذرد و جميع اختلافاتی که بر سر مراسم و آداب مذهبی برخاسته به پشت سر مينهد ... اين پيام پيام بديعی است که حضرت بهاءالله و فرزند جليلش حضرت عبدالبهاء برای ما آورده اند. انتشار اين پيام را به زور و جبر نخواسته اند زيرا يقين داشته اند که آن بذر پاک قوّه ناميه اش حقيقت ابديّه است که در خود دارد و به زودی ريشه دواند و جوانه زند." در آخر کلام پند آميزش چنين گويد: "هر گاه نام حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء را شنيديد آثارشان را بخوانيد و کتابهايشان را بجوئيد و بگذاريد درسها و کلمات عاليه و آرام بخش و محبّت انگيزشان در دل شما چون دل من رسوخ نمايد."

 آئين حضرت بهاءالله به برکت قوای خلاّقه و نظم آفرين و عزّت بخشش قادر شد که نژادها و ملل و مرامها و طبقات مختلفی را که در سايه اش پناه گرفته و به امرش تمسّک جسته اند در آغوش باز خويش بپذيرد و قلوبشان را تقليب نمايد و پرده تعصّباتشان را بسوزاند و آتش عداوتشان را فرو نشاند و مفاهيمشان را بالا برد و نيّات و مقاصدشان را والا کند و مجهوداتشان را هم آهنگ سازد و وجهه نظرشان را دگرگون نمايد و توانست که با حفظ وطن پرستی و وفاداری به تعهّدات ثانويّه شان آنانرا دوستاران بشر و حاميان سرسخت مصالح عالم انسانی سازد و توانست با حفظ اعتقاد کامل به الهی بودن اديانشان آنان را بر مقاصد اصليّه اديان واقف گرداند و قدر و مقامشان را معلوم دارد و ظهور پی در پی و ارتباط و جامعيّت و اتّحادشان را آشکار نمايد و آنان را مذعن سازد که جميع آن اديان با پيوندی مستحکم با آئين بهائی پيوسته اند. اين عشق و محبّت جامع و فائقی را که پيروان آئين بهائی به همنوع خويش از هر نژاد و دين و طبقه و ملّتی دارند هرگز نبايد مرموز و تصنّعی تلقّی کرد زيرا آن عشق عشقی حقيقی است و آن محبّت محبّتی ذاتی است و هر کس که دلش با آتش عشق الهی افروخته شد خلق را به خاطر خدا دوست ميدارد و صورت هر انسانی را آينه نور خدا می بيند.

 درباره مردان و زنانی که چنين اعتقادی را دارند می توان گفت که "در نظرشان هر کشور بيگانه ای وطنی است و هر وطنی کشور بيگانه ای" زيرا اهل بهاء رعايای ملکوت حضرت بهاءالله اند و با آنکه حتّی المقدور در بهره برداری از منافع اين جهان فانی شريکند و از شادمانيهای ناپايدار اين حيات خاکی برخوردار و هر چند که به هر کاری که بر غنا و سرور و صلح و آرامش اين زندگانی فانی بيفزايد شائق و راغبند امّا يکدم از ياد نمی برند که حيات جسمانيشان چيزی جز مرحله کوتاه و موقّتی از مراحل وجودشان نيست و هر که در اين جهان است زائر رهگذری بيش نيست که مقصدش کشور آسمانی است و وطنش ملک جاودانی و نورانی و پر از سرور و شادمانی.

 پيروان حضرت بهاءالله هر چند به دولتهای متبوعشان وفادارند و هر چند بهر چيزی که به امنيّت و رفاهشان مربوط است علاقه مندند و به هر چه که سبب پيشرفت مصالحشان باشد راغب امّا اعتقاد راسخشان در اين است که خداوند متعال دينی را که به آن پيوسته اند ما فوق جميع طوفانها و جميع تشعّبات و تشنّجات سياسی قرار داده و آئين بهائی اصولاً غير سياسی است و ذاتاً ما فوق ملّتها است و به کلّی از هر دسته بندی بيزار است و از مطامع و مقاصد و اميال مليّت پرستان در کنار. چنين آئينی اختلافات طبقاتی و حزبی را مردود می شمارد و بی درنگ مصالح شخصی و ناحيه ای و ملّی را بر مصالح عاليّه جامعه بشری رجحان نمی بخشد و خوب ميداند که در اين جهانی که اقوام و ملل به هم محتاج و مرتبطند مصالح جزء در مصالح کلّ نهفته است و هيچ سودی را نبايد به جزء اختصاص داد اگر سود کلّ در آن نباشد.

 پس عجب نيست اگر قلم توانای حضرت بهاءالله با ملاحظه وضع کنونی جهان چنين بيانی را رقم زده باشد: "ليس الفخر لمن يحبّ الوطن بل لمن يحبّ العالم." "فی الحقيقه عالم يک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن." و در مقام ديگر می فرمايد: "امروز انسان کسی است که به خدمت جميع من علی الارض قيام نمايد." و نيز می فرمايد: "به اين کلمات عاليات طيور افئده را پرواز جديد آموخت و تحديد و تقليد را از کتاب محو نمود.

 همچنين بهائيان را اعتقاد بر اين است که آئين بهائی مذهب نيست فرقه نمی پذيرد و از جميع دستگاههای روحانيّت به هر شکل که باشد و به هر مبدأ که متعلّق باشد و به هر نوع که اداره شود بری و بيزار است و به يقين می توان گفت که هيچ دستگاه روحانيّتی با معتقداتش، سنّتهايش، محدوديّتش و تنگی نظرش از همه جهات موافق با اصول و عقائد اصلی آئين بهائی نيست چنانکه فرقه های سياسی نيز با همه احزابش و نظامش و برنامه هايش با امر بهائی توافقی ندارد. البتّه يک شخص بهائی می تواند با بعضی از اصول و عقائد دستگاههای سياسی و روحانی موافقتی داشته باشد امّا نمی تواند در هيچ يک از اين دستگاهها عضويّت يابد و نيز نمی تواند بر عقائد و اصول و برنامه هايشان صحّه گذارد. زيرا آئينی که مؤسّسات خدادادش در بيش از چهل کشور مختلف تأسيس يافته که حکومات اين ممالک از نظر سياسی و منافع خصوصی همواره با هم در تصادم و ستيزند و هر روز بيشتر پيچيده و مشوّش ميشوند. چنين آئينی چگونه می تواند به پيروانش اجازت دهد که شخصاً يا به واسطه شوراهای تشکيلاتش در فعّاليّت های سياسی اين همه ممالک مختلف شرکت کند و در عين حال اصالت تعاليمش را محافظت نمايد و يا اتّحاد پيروانش را محفوظ دارد؟ اگر چنان کند چگونه می تواند پيشرفت پر نشاط و مستمرّ و آرام مؤسّسات دائم الاتّساعش را تضمين نمايد؟

 چنين آئينی که با دستگاههای متضادّ و ناسازگار دينی و مذهبی و فرقه و عقيدتی برخورد يافته چگونه می تواند از پيروان خويش در قبول نظام خدادادش توقّع اخلاص و انقياد داشته باشد؟ اگر اجازت دهد که پيروانش به مراسم و عوائد منسوخه پيشين پای بند باشند چگونه می تواند از سوء تفاهمات و مناقشات و تصادمات دائمی ناشی از تضادّ حاصله بين عضو رسمی و عضو وابسته در دستگاههای مزبور که ناچار پيش خواهد آمد پرهيز نمايد؟

 اينها است عقائد نظم دهنده و هدايت کننده ای که حاميان امر حضرت بهاءالله در زمانيکه نظم اداريشان اتّساع و استحکام می پذيرد خود را بدان پای بند دانسته با هوشياری و بيداری رعايت می کنند زيرا مقتضيّات آئينی که به تدريج متشکّل می شود وظيفه سنگينی بر دوششان نهاده که از آن گريزی ندارند.

 و نيز آگاهند که رعايت و اجراء احکام ضروری و واجب است زيرا احکام با مبادی و اصول آئين بهائی جدائی ندارد و هر دو به منزله تار و پود مؤسّساتی هستند که بالمآل بنيان نظم جهانی حضرت بهاءالله بر آن استوار می گردد. و امروز جامعه های بهائی در شرق و اخيراً در غرب همه نوع فداکاری لازم را مبذول ميدارند تا فايده و کفايت آن مبادی و احکام را معلوم و اصالتشان را محفوظ دارند و نتائجش را دريابند و انتشارش را تسهيل نمايند. شايد آن روز دور نباشد که در بعضی از ممالک شرقی که در آن جامعه های دينی آنها احوال شخصيّه اعضاء خويش را به صورت شرعی اجراء می کنند به محافل روحانيّه نيز اين وظيفه محوّل گردد که رسماً به عنوان يک محکمه بهائی به کار پردازند و در مسائلی از قبيل ازدواج و طلاق و ارث بر طبق کتاب اقدس بين بهائيان حوزه خويش داوری نمايند و مقامات کشوری نيز ضامن اجرائش باشند.

 آئين بهائی علاوه بر اين گونه فعّاليت ها و اهدافی که دارد در زمينه ها و آفاق ديگر و به هر جا که پرتوش رسيده باشد نيز نيروی ترکيب کننده و قوّت تأليف دهنده خود را ثابت کرده و روح نبّاض شکست ناپذير خويش را نشان داده است. آئين حضرت بهاءالله به کرّات قدرت و قابليّت خود را به ثبوت رسانده و نشان داده است که می تواند با نفوذهای مخرّبی که نظامهای دينی و موازين اخلاقی و مؤسّسات سياسی و اجتماعی را احاطه نموده کاملاً مقابله نمايد و از عهده اش بر آيد و بنيانهای فائقی را پی افکند از قبيل: بنا و افتتاح مشرق الاذکار در قلب قارّه امريکای شمالی، تأسيس و تزييد مراکز اداری(حظائر قدس) در ايران و نقاط مجاوره، تدوين اسناد حقوقی برای حفظ و تنظيم شخصيّت حقوقی مؤسّسات بهائی، جمع منابع کافی مادّی و فرهنگی در تمام قارّه های جهان، ايجاد موقوفاتی در جوار مقامات مبارکه در مرکز جهانی، مجهودات مبذوله در جمع آوری و شناسائی و تنظيم آثار و الواح حضرت بهاءالله، اقدامات جاريه جهت ابتياع اماکن تاريخيّه مربوط به حيات مبشّر و شارع و قهرمانان و شهدای امر بهائی، تمهيد اساس برای تشکيل و تأسيس تدريجی مؤسّسات آموزشی و فرهنگی و نوع پرستانه، مساعی جميله در سبيل حفظ اخلاق و تحريض و تشويق و هماهنگی اقدامات جوانان در سراسر جهان، جهد بليغی که مدافعان دلير و نمايندگان منتخب و مبلّغين سيّار و مهاجران و اداره کنندگان امر بهائی در راه پيشرفت و توسعه حدود و ثغورش و ازدياد آثار مطبوعش و استحکام اساسش برای احراز فتح و ظفر روحانی مبذول می دارند. شناسائی مقامات کشوری که در بعضی از موارد به محافل روحانی محلّی و ملّی اعطاء گرديده به آنان اجازه تسجيل و تأسيس مؤسّسات تابعه و محافظه از موقوفاتشان را داده اند. تسهيلاتی که همان مقامات برای اماکن مقدّسه و ابنيه مخصوصه و مؤسّسات آموزشی اش قائل شده اند. شور و نشوری که در بعضی از جامعه های بهائی که دچار امتحان و افتتان شده اند ديده شده که چگونه بر مشکلات فائق آمده به تجديد اقدامات خود موفّق گشته اند. شهادت نامه هائی که خاندان سلطنت و اميران و سياستمداران و دانشمندان به طيب خاطر در عظمت امر بهائی و بنيان گذارانش صادر کرده اند.

 از ايسلند گرفته تا تاسمانيا، از ونکوور تا دريای چين، اين نظام جهان مدار و اين برادری و اخوّت عالم آرا پرتوش را گسترده و در قلوب هر مرد و زنی که در ظلّش آمده اند نور ايمان و نور اميدی و نيروی جديدی دميده که نسل غافل امروز افسوس از ادراکش محروم است. چه نيکو است کسانی که سرنوشت اين جهان پر آشوب را در دست دارند. کسانی که خود مسئول هرج و مرج و خوف و شکّ و بدبختی عالمند در بحبوحه حيرت و پريشانی خويش چشم بر شواهد عنايت حضرت يزدان که در دسترس ايشان است بگشايند و دريابند که اين فضل و موهبت يزدانی چگونه سبکبارشان می سازد و مشکل گشايشان ميشود و چراغ راهشان می گردد.

## مجازات الهی

 عالم انسانی به طور کلّی به جان در آرزوی اتّحاد و يگانگی است تا بلکه مقهوريّت و مظلوميّت ديرينه اش به سر آيد. امّا هنوز با سر سختی از آغوش نور می گريزد و از اينکه جبين تمکين بر آستان قدرت اعلائی نهد که او را از اين مخمصه ها و بلايای مبرم ميرهاند سر ميپيچد.

 چه هولناک است اين پيشگوئی عظيمی که در اين ندای حضرت بهاءالله طنين افکنده: "انّا قد جعلنا ميقاتاً لکم فاذا تمّت الميقات و ما اقبلتم الی الله ليأخذنکم عن کلّ الجهات و يرسل عليکم نفحات العذاب عن کلّ الاشطار و کان عذاب ربّک لشديد ..."

 آيا اين بشر بد بخت هنوز بايد که بلای ديگری را متحمّل شود تا مصفّا گردد و چون ملکوت مقدّر الهی در اين جهان بر پا شود آماده ورود بدان باشد؟ آيا بنا است که افتتاح چنان عصر ملکوتی و وسيع و بی همتا و درخشانی در تاريخ بشر بعد از زمانی طالع شود که عالم به عذابی اليم مبتلا شده باشد که به مراتب شديد تر از عذابی است که سبب سقوط تمدّن روم در قرن اوّل مسيحی شد؟ آيا پيش از آنکه حضرت بهاءالله در دل و جان مردمان خيمه افرازد، پيش از آنکه عظمتش به تصديق اهل عالم رسد، پيش از آنکه قصر مشيد نظم جهانيش ارتفاع يابد مقدّر چنين است که زلزله به ارکان جهان افتد و بنياد بشر را زير و زبر سازد؟

 ديگر عصر شيرخوارگی و کودکی بشر به سر رسيده و عالم انسانی حال به هيجان و التهابی دچار است که با سخت ترين دوره تکاملش يعنی دوره بلوغش ملازمت دارد دوره ای که غرور جوانی و سرکشيش به حدّ اعلی رسيده به تدريج فرو کش می کند و آرامش و معقوليّت و متانت که مخصوص دوره بلوغ است به جايش می نشيند سپس نوع بشر به مرحله رشد و کمال ميرسد و قادر ميشود بقوا و قابليّتی فائز شود که ترقّيات نهائيش وابسته به آن است.

## هدف وحدت عالم انسانی

 اتّحاد اهل عالم درخشان ترين مرحله ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتّحاد خانواده، اتّحاد دولت شهر و اتّحاد ملّی مراحلی است که بشر آنرا پيموده و با موفّقيّت پشت سر گذاشته است و امروز اتّحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. دوران ايجاد کشورها بر اساس ملّتها سپری شده و هرج و مرج ناشی از حکومتهای ملّی رو به اوج است پس جهانی که رو به بلوغ است بايد اين طلسم را بشکند و خود را از شرّ اين بت برهاند و وحدت و يگانگی جميع روابط انسانی را قبول کند و يکباره دستگاهی را براه اندازد که اين اصل اصيل وحدت را در آن تجسّم بخشد.

 حضرت بهاءالله اعلان فرمود: "در اين عصر، روحی بديع سبب حرکت ملل جهان گشته که تا کنون احدی پی به علّت آن نبرده و سبب آنرا نشناخته است."(ترجمه)

 و به نسل معاصر خود چنين خطاب می فرمايد: "ای پسران انسان دين الله و مذهب الله از برای حفظ و اتّحاد و اتّفاق و محبّت و الفت عالم است ... اينست راه مستقيم و اسّ محکم متين. آنچه بر اين اساس گذاشته شود حوادث دنيا او را حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نريزاند."

 و همچنين می فرمايند: "اصلاح عالم و راحت امم ظاهر نشود مگر به اتّحاد و اتّفاق." و به علاوه شهادت می دهند: "نور اتّفاق آفاق را روشن و منوّر سازد. حقّ آگاه و گواه اين گفتار بوده و هست ... اين مقصد سلطان مقاصد و اين امل مليک آمال است و نيز می فرمايند: "انّ ربّکم الرّحمن يحبّ ان يری من فی الاکوان کنفس واحدة و هيکل واحد ان اغتنموا فضل الله و رحمته فی تلک الايّام الّتی ما رأت عين الابداع شبهها."

 وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرّر فرموده مستلزم آنست که يک جامعه متّحد جهانی تشکيل يابد که در آن تمام ملل و نژادها و اديان و طبقات کاملاً و برای هميشه متّحد گشته و در عين حال استقلال دول عضوش و آزادی و ابتکار مردم آن جامعه تماماَ و يقيناً محفوظ مانده باشد اين جامعه متّحد جهانی تا جائيکه ميتوان تصوّرش را نمود بايد دارای يک هيئت مقنّنه باشد که اعضايش به منزله امنای تمام نوع انسان بالمآل جميع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختيار خود گيرد و قوانينی را وضع کند که برای تنظيم حيات و رفع حاجات و ترميم روابط جميع ملل و اقوام لازم و واجب است. در چنان جامعه ای يک هيئت مجريّه به پشتيبانی يک نيروی پليس بين المللی مصوّبات هيئت مقنّنه را اجراء کند. به تنفيذ قوانينش پردازد و وحدت اصليّه تمام جامعه جهانی را حفاظت نمايد. و نيز يک محکمه جهانی تشکيل شود که تمام دعاوی حاصله بين عناصر مرکّبه اين نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم الاجرايش را صادر نمايد. يک دستگاه ارتباطات و مخابرات بين المللی بوجود آيد که با سرعتی حيرت انگيز و نظم و ترتيبی کامل به کار افتد و جميع کره زمين را در بر گيرد و از جميع موانع و قيود ملّی آزاد باشد. يک پايتخت بين المللی به منزله کانون و مرکز اعصاب مدنيّت جهانی تعيين شود که کانونی برای تمرکز و توجّه قوای وحدت بخش حيات باشد و از آن انوار نيرو بخش و جان افزايش به جميع جهات ساطع گردد. يک زبان بين المللی ابداع شود و يا يکی از زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری در تمام کشورهای فدرال جهانی تعليم داده شود. يک خطّ و ادبيّات جهانی، يک نظام مشترک برای پول و اوزان و مقادير تعيين شود و روابط و تفاهم بين نژادهای متنوّع و ملل جهان را ساده و سهل نمايد. در چنين جامعه جهانی علم و دين يعنی دو نيروی بسيار توانای بشر با هم آشتی پذيرد و همکاری نمايند و در پيشرفتشان هماهنگ شوند. در سايه چنين نظامی مطبوعات به اظهار نظرات و عقايد بشر کاملاً ميدان دهد و از اينکه مورد سوء استفاده ارباب غرض چه شخصی و چه عمومی قرار گيرد ابا کند و از قيود نفوذ ملل و دول متنازع رهائی يابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم در آيد و از موادّ خامش بهره برداری و استفاده شود بازار فروشش توسعه و هماهنگی يابد و محصولاتش به طور عادلانه توزيع شود.

 رقابتها و کينه ها و دسائس ملّی از ميان برخيزد و تعصّبات و عداوتهای نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبديل گردد. علل خصومتهای دينی رفع و موانع و قيود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکيّت و ثروت فوق العاده از بين برود و نيروهای عظيمی که در راه جنگهای اقتصادی و سياسی به هدر ميرود از آن پس معطوف به اهداف لايقی از قبيل توسعه اختراعات و ترقّيات فنّی و ازدياد توليدات و محصولات بشری و ازاله امراض و توسعه تحقيقات علمی و بالا بردن سطح صحّت و تشحيذ و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمين و درازی عمر انسان گردد و به ترويج هر وسيله ای که حيات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقويت کند پردازد.

 در چنان جامعه ای يک نظام فدرالی جهانی برقرار گردد که بر جميع بلاد حکومت نمايد و فرمانروای بلا منازع منابع بسيار عظيمش باشد و مرامهای عاليه شرق و غرب را به هم بياميزد و طلسم جنگ و بدبختی را بشکند و به استفاده از جميع منابع موجود در زمين راغب باشد. در چنان نظامی زور خادم عدل و داد شود و بقايش متّکی باشد بر شناسائی خداوند يگانه و پيروی از يک دين عمومی. اين است هدف و مقصدی که نوع انسان ناگزير بر اثر نيروهای وحدت بخش حيات به سويش روان است.

 حضرت عبدالبهاء می فرمايد: "از جمله وقايع جسميه که در يوم ظهور آن نهال بيهمال وقوع خواهد يافت علم الهی به جميع امّتها بلند خواهد شد يعنی جميع ملل و قبائل در ظلّ آن علم الهی که نفس آن نهال ربّانی است در آيند و ملّت واحده گردند و ضديّت دينيّه و مذهبيّه و مباينت جنسيّه و نوعيّه و اختلافات وطنيّه از ميان برخيزد کلّ دين واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کره ارض است ساکن گردند."

 و نيز می فرمايند: "اين موهبت کبری و اين منقبت عظمی حال اساسش به يد قدرت الهيّه در عالم امکان در نهايت متانت بنيان و بنياد يافت و به تدريج آنچه در هويّت دور مقدّس است ظاهر و آشکار گردد. الان بدايت انبات است و آغاز ظهور آيات بيّنات. در آخر اين قرن و عصر معلوم و واضح گردد که چه بهار روحانی بود و چه موهبت آسمانی."

 اشعياء نبی که اعظم انبياء بنی اسرائيل است در دو هزار و پانصد سال پيش بيانی سحر انگيز دارد که سرنوشت بشر و آنچه که در دوره بلوغش بايد حاصل کند معيّن می سازد: "او (پروردگار) در بين امّتها داوری خواهد کرد و اقوام بسياری را مورد ملامت قرار خواهد داد آنها شمشيرهای خود را به گاو آهن تبديل خواهند نمود و نيزه های خود را به ارّه مبدّل خواهد ساخت ديگر ملّتی بر روی ملّتی شمشير نخواهد کشيد و ديگر جنگ را نخواهند آموخت" "... و نهالی از تنه يسی بيرون آمده شاخه ای از ريشه هايش خواهد شگفت ... و جهان را به عصای دهان خويش زده شريران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند ميانش امانت و گرگ با برّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابيد و گوساله و شير و پرواری با هم ... و طفل شير خواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شير باز داشته دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدّس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زيرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهائی که دريا را می پوشاند."

 به همچنين صاحب مکاشفات در کتاب عهد جديد در مقدّمه مقالش راجع به جلال يوم موعود که عالم انسان به دوره نجات و شادمانی فائز شده است بيان مشابهی دارد: "ديدم آسمانی جديد و زمينی جديد چونکه آسمان اوّل و زمين اوّل در گذشت و دريا ديگر نمی باشد و شهر مقدّس اورشليم جديد را ديدم که از جانب خدا از آسمان نازل ميشود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنيدم می گفت اينک خيمه خدا با آدميانست و با ايشان ساکن خواهد بود که ايشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ايشان خدای ايشان خواهد بود و محو خواهد کرد خدا هر اشک را از چشمهای آنها و ديگر مرگ نخواهد بود و نيز ناله و فرياد و درد نخواهد بود زانرو که اطوار نخست درگذشت."

 کيست که شکّ و شبهه نمايد که وصول به چنين نقطه کمالی يعنی تحقّق بلوغ عالم انسانی به نوبه خود فاتحه مدنيّتی جهانی است که نظيرش را چشم احدی نديده و شبيهش به تصوّر احدی در نيامده است؟ کيست که بتواند عظمت مقام مدنيّت مقدّری را که به تدريج شکفته می شود چنانکه بايد در صفحه ضميرش مرتسم سازد؟ کيست که بتواند بلندی اوج اعلائی را که منزلگاه طير فکرت انسانی از قفس رسته است تقدير کند؟ کيست که بتواند فضای جانفزائی را که روان آدمی به پرتو انوار درخشنده حضرت بهاءالله کشف می کند تصوير نمايد؟

 چه بهتر که اين کلمات حضرت بهاءالله را درباره عصر زرّين آئين مبارکش که از تشعشع انوارش سراسر کره زمين آئينه جنّت ابهی گردد مسک الختام اين مقال سازيم که می فرمايد: "هذا يوم لا يری فيه الّا الانوار الّتی اشرقت و لاحت من افق وجه ربّک العزيز الکريم قد قبضنا الارواح بسلطان القدرة و الاقتدار و شرعنا فی خلق بديع فضلاً من عندنا و انا الفضّال القديم هذا يوم فيه يقول اللّاهوت طوبی لک يا ناسوت بما جعلت مؤطی قدم الله و مقرّ عرشه العظيم و يقول الجبروت نفسی لک الفداء بما استقرّ عليک محبوب الرّحمن الّذی به وعد ما کان و ما يکون."

 ۱۱ مارس ۱۹۳۶